

نگاهی به جنبش دانشجویی در سه پرده !

تقی روزبه در صفحه 9



بازیابی هویت ملی در تعیین سرنوشت

مجید دارا بیگی

همه پرسى از مردم اسكاتلند برای اعلام استقلال و جدائی از بریتانیا در چهاردهم ماه اکتبر سال جاری با شکست روبه رو شد، اما نه شکستی رسواآمیز و روی دادی زودگذر و بدون پس خورد، که مسأله ی استقلال، احتمال دست یابی مردم اسكاتلند به استقلال و جنبش استقلال خواهانه ی مردم این سرزمین را برای همیشه خاتمه یافته تلقی نمود .

بقیه در صفحه 12

یادی از زنده یاد محمد مختاری در شانزدهمین سالگرد قتل های سیاسی زنجیره ای اهل قلم

حسین نقی پور در صفحه 8



من از تفنگ بیزارم شعر تازه حسن حسام

در صفحه 11

نکاتی در باره مصوبه نشست فعالان جنبش کارگری در شهر سقز

حشمت محسنی در صفحه 5



چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت ده دسامبر روز جهانی حقوق بشر

در صفحه 2

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت شانزده آذر روز دانشجو

در صفحه 3

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان بمناسبت بیست و پنج نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان

در صفحه 4

جنگ، عالی ترین شکل خشونت علیه زنان

لاله حسین پور در صفحه 7

روز جهانی حقوق بشر و نقض روزمره آن در ایران

کند. در راستای این سیاست است که هر روز جنگ تازه ای را علیه زنان اعلان می کند.

اسید پاشی به بهانه بد حجابی، خشونت سازمان یافته دیگری است که علیه زنان نا فرمان قد علم میکند.

به دنبال « طرح صیانت از حریم حجاب و عفاف » در مجلس و تهدید امامان جمعه علیه بد حجاب ها، حرکت سازمان یافته اسید پاشی در اصفهان شروع شد. ادامه این حرکت تیغ کشی علیه دختران دانشجو در جهرم است.

اسید پاشی و تیغ کشی، نه حرکت های ایزوله چند تن از ارادل و اوپاش حزب الهی، بلکه یک اقدام سیاسی آگاهانه و با پشتوانه قانونی طرح های مطرح شده در مجلس شورای اسلامی و حمایت و فتوای روحانیون به بهانه بد حجابی صورت می گیرد. بنابراین طبیعی است

که به جای شناسایی عاملین و آمرین آن، کنشگران معترض به این خشونت سازمان یافته، دستگیر و روانه زندان می شوند. هدف جمهوری اسلامی تنها خانه نشین کردن زنان است. در این راستا هر وسیله ای مجاز است

و تمامی قوانین ضد زن و طرح ها اعم از طرح تفکیک جنسیتی، طرح افزایش جمعیت و " تعالی خانواده " گواهی بر این مدعا است. اما جمهوری اسلامی که

علیرغم این اقدامات خود را در عقب راندن زنان نا موفق دیده به خشونت آمیز ترین وجهی و بطور غیر رسمی، تصمیم به حذف فیزیکی آنها و ایجاد رعب و وحشت در جامعه گرفته است. برای جمهوری اسلامی حق زندگی،

آزادی و امنیت شخصی، که ماده سوم منشور جهانی حقوق بشر است محلی از اعراب ندارد به ویژه در مورد زنان. جمهوری اسلامی با فلج کردن نیمی از جامعه، قصد در هم شکستن مقاومت کل جامعه ای را دارد که

بارها نشان داده اند که حکومت دینی نمی خواهند. سازمان ما با اعتقاد راستین به آزادی بی قید و شرط اندیشه، بیان، تشکل و تجمع و نیز برابری کلیه انسانها صرف نظر از ملیت، نژاد، عقیده، جنسیت و گرایش

جنسی ... و همچنین اعتقاد به عدالت اجتماعی عمیق که مستلزم برچیدن بساط نابرابری طبقاتی در سراسر جهان است (امری که از پس منشور نیم بند حقوق بشر سازمان ملل بر نمی آید بلکه محصول انقلاب اجتماعی

کارگران و زحمتکشان است) معتقد است که تحقق این اهداف و آرمان در ایران در گرو سرنگونی انقلابی حکومت دینی - سرمایه داری جمهوری اسلامی است.

ما ضمن واقف بودن به محدودیت های جدی اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های متمم آن، معتقدیم که امر رهایی انسان از چنگال ستم، تبعیض، استبداد و استثمار

راه طولانی و دشواری را در پیش دارد، با این همه، قرن ها مبارزه برای حقوق بشر، تا کنون دستاوردهای مثبت و دمکراتیکی در عقب راندن دولت ها و نظام های اجتماعی - اقتصادی به ارمغان آورده، که نباید از دید ما پنهان بمانند. ما با چنین نگرشی است که ده دسامبر روز

جهانی حقوق بشر را گرامی میداریم و عزم خود را برای دنیایی بهتر بیش از پیش جزم می کنیم.

در سال 1948 و در فردای جنگ جهانی دوم تدوین کننده گان اعلامیه جهانی حقوق بشر، با ادعای صلح و آزادی، این منشور را به تصویب رساندند.

امروزه 66 سال بعد، بیشتر از هر زمان، با نقض ابتدایی ترین مبانی حقوق بشر رو به رو هستیم. دبیرکل سازمان ملل بان کیمون هم اکنون اقرار میکند که حقوق بشر در تمامی دینا مورد تعرض قرار می گیرد.

نگاهی گذرا به رویدادهای به وقوع پیوسته در یک سال گذشته عمق فاجعه را به خوبی نشان میدهد. درگیری و جنگ در غزه، در سوریه، در عراق، در اوکراین و کشتار و زخمی شدن هزاران نفر از مردم غیر نظامی، زنان و کودکان بدون کوچکترین امکان دفاع را

چه می توان نامید؟ سکوت قدرتهای بزرگ در مقابل این فاجعه انسانی در راستای کدامین حقوق بشر است که به نام آن به کشورها لشکر کشی می کنند و هزاران کشته،

زخمی، بی خانمان و ویرانی ببار می آورند. آیا تقویت و رشد افراط گرایی در خاورمیانه و ظهور داعش که طبق شواهد و مدارک از دست پروده های آمریکا و دول مرتجع عربی است، در جهت تقویت حقوق

بشراست؟ و البته در این میانه، رژیم اسلامی در صدر نقض کننده گان حقوق بشر قرار دارد.

در جمهوری اسلامی، حقوق بشر به طور قانونی و سیستماتیک نقض میشود. اقدام قانونی است و به هر بهانه ای جان انسانها در معرض خطر جدی قرار میگیرد.

آزادی های فردی و اجتماعی وجود ندارد. حق داشتن تشکل اعم از حزب، انجمن و سندیکا رویایی بیش نیست. زنان، بیش از نیمی از جمعیت ایران نه تنها شهروند

درجه دو محسوب می شوند بلکه خشونت و تبعیض علیه آنان قانونی است. خشونت بر علیه زنان، یعنی خشونت مبتنی بر جنسیت از بارزترین و گسترده ترین اشکال نقض حقوق بشر

محسوب میشود که در جمهوری اسلامی به طور سیستماتیک بر زنان اعمال میشود. خشونت جنسیت - محور، زنان را به اولین و بیشترین قربانیان حکومت دینی تبدیل کرده و هیچ حد و مرزی نمی شناسد. قتل های ناموسی، سنگسار از مظاهر بارز این قوانین زن ستیز هستند.

سالی که گذشت سالی هولناک برای زنان کشور ما بود. حجاب اجباری و شعار « یا روسری یا تو سری » آغاز خشونت دولت مذهبی به زنان بود و به اشکال مختلف تا به امروز ادامه دارد.

از آنجائیکه زنان در مقابل قوانین تبعیض آمیز جمهوری اسلامی به عناوین مختلف دست به مقاومت زده و تسلیم نمی شوند و حکومت در سرکوب و عقب راندن آنها در این سی و چند سال موفق نبوده است، میخواید به هر وسیله ای ابزار مقاومت را از آنها گرفته و خانه نشینشان

گرامی باد ۱۶ آذر، روز دانشجو!

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ توطئه ای بود علیه خیزش استقلال طلبانه و ضد استبدادی مردم ایران، زمینه ساز مبارزاتی بود که از جمله رهروان آنها دانشجویان آگاه و آزادیخواه بودند. طی این مبارزات سه دانشجوی استقلال طلب و آزادیخواه: قنذچی، رضوی و بزرگ نیا در ۱۶ آذر به دست دژخیمان رژیم سلطنتی کشته و صدها دانشجو دستگیر، شکنجه و زندانی شدند. اما دانشجویان با همه افت و خیزها هرگز نگذاشتند مشعلی که همزمانشان برافروخته بودند، خاموشی بگیرد.

در جریان انقلاب ۵۷ ارتجاع مذهبی که سابقه مبارزات ضد استبدادی و ترقی خواهانه دانشجویان را میدانست، پس از سرکوب خلق های بپا خاسته و به هدف نابودی دانشجویان چپ، مترقی و آزادیخواهی که پایگاهی گسترده در دانشگاه ها و پیوند مبارزاتی با سازمانهای چپ و ضد دیکتاتور داشتند، نخستین «انقلاب فرهنگی» خود را در اردیبهشت سال ۵۹ به انجام رساند تا بستر شکوفایی آگاهی و روشنگری در دانشگاه ها را نابود کند و زمینه آموزش نسل باورمند به انقلاب اسلامی و ولایت فقیه را فراهم سازد. در جریان این به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» صدها دانشجو و استاد چپ و سکولار دستگیر، شکنجه و به جوخه های اعدام سپرده شدند. هزاران دانشجو اخراج یا از تحصیل محروم شدند. دو سال و اندی تعطیلی دانشگاه ها، امنیتی شدن محیط های دانشگاهی و سهمیه بندی دانشجویی حاصل این «ضد انقلاب فرهنگی» جانیان حاکم بود.

اما دانشجویان طی تحولات بعدی از جمله استفاده از انشعاب در تشکل های قانونی دانشجویی در جریان انتخابات مجلس چهارم، پنجم و اوج گیری آن در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۷۶ نشان دادند که در پی گیری خواست های برحق خود از پا نمی نشینند. اعتراضات سازمانیافته آنها در حرکت ۶ روزه تیر ماه ۷۸، خیزش ده روزه آنها در خرداد ۸۲ و در جنبش پس از ۲۲ خرداد ۸۸ به اوج رسید. دانشجویان در اعتراضات پس از تقلب در انتخابات سال ۸۸ با طرح شعارهای سیاسی ساختار شکنانه نقش سازمانگرا نه خود را به نحو بارزی نشان دادند.

حاکمیت با تقلب در انتخابات و رساندن محمود احمدی نژاد به ریاست جمهوری و بسیج دستگاههای امنیتی - نظامی، شدید ترین سرکوب ها علیه تظاهرات حق طلبانه مردم، بخصوص دانشجویان، را سازماندهی کرد و «انقلاب فرهنگی دوم» اش را به اجرا در آورد، «انقلابی» که در جریان آن دهها نفر کشته، هزاران نفر دستگیر، شکنجه و زندانی شدند، هزاران دانشجو از تحصیل محروم یا ستاره دار و یا مجبور به ترک کشور شدند.

با وجودیکه حس روحانی، رئیس جمهور، گفته بود که ستاره دار شدن دانشجو در دولت او متوقف خواهد شد و وزارت علوم نیز از تعداد معدودی از دانشجویان محروم از تحصیل دعوت کرده بود که به دانشگاهها برگردند، اعلام اسامی پذیرفته شده در کنکور سال جاری نشان داد که در بر همان پاشنه پیشین می چرخد و این روند در دولت یازدهم همچنان ادامه دارد: مسدود شدن حسابهای برخی از دانشجویان، محروم کردن تعدادی از آنها به دلیل بهایی بودن، جلوگیری از تحصیل دانشجویان به بهانه فعالیت سیاسی، مسکوت گذاشتن پرونده ورود ۳۷۰۰ بورسیه غیر قانونی که در دوره قبل به مرحله دکترا وارد شده بودند، در این دوره، همگی دال بر دورویی دولت روحانی در تحقق حد اقل وعده هایی بود که پیش از انتخابات داده بود و ادامه همان سیاستهای تبعیض آمیز و ضد فرهنگی دولت های پیشین.

در عین حالیکه از سال ۹۰ به این سو شاهد کاهش فعالیت های صنفی - سیاسی دانشجویان بوده ایم و هر دولتی خواه اصولگرا، خواه میانه رو و "اصلاح طلب" سعی کرده است یا تشکل های دانشجویی را به ابزار تبلیغاتی خود علیه مخالفین در حکومت و در دانشگاه ها تبدیل کند یا کلاً از میان ببرد، اکثریت چهار میلیونی دانشجویان که خواهان علم، دانش، آگاهی و آزادیخواهی اند در همین

شرایط بسته و امنیتی - نظامی خواست های خود را به شیوه های گوناگونی پی گرفته اند: اعتراض دانشجویان دانشگاه هنر به تغییر مدیریت دانشگاه، پایین بودن سطح کیفیت آموزشی، شفاف نبودن گردش مالی دانشگاه، عدم حمایت از تشکل های دانشجویی، قطع سهمیه ها، کارگذاشتن دور بین های کنترل در محیط دانشگاه، نامه اعتراضی ۱۹۰۰ دانشجوی علوم پزشکی در خصوص پذیرش دانشجوی پولی و اشاره آن به زیر پا گذاشتن قانون اساسی و بدین گونه از میان بردن امکان ادامه تحصیل برای دانشجویان نخبه و در نتیجه فراری دادن آنها به خارج، خواست ۲۴۰۰ دانشجوی دانشگاه علامه طباطبائی به توقف طرح تفکیک جنسیتی، کمبود استادان مجرب و پایین آمدن رتبه علمی دانشگاه و اعتراض به نظارت پیش از چاپ بر نشریات دانشجویی و دادن سهمیه دانشجویی به ارگانهای سرکوب نمونه های چندی از اعتراضات دمکراتیک - صنفی دانشجویان در سال جاری بوده است..

همینطور هم در ماه جاری اعتصاب غذای ۲۹ دانشجوی دانشگاه تبریز در اعتراض به جنایات وحشیانه تبهکاران داعش و سکوت جامعه جهانی در محاصره و کشتار مردم کوبانی و تجمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، دانشگاه امیر کبیر، علامه و دانشگاه بین المللی قزوین در اعتراض به اسید پاشی های اخیر در اصفهان تداوم و پی گیری همان خواست ها و مطالباتی است که دانشجویان، علی رغم همه سرکوب ها و محدودیت های تحمیلی دولت های ضد آزادی و روشنگری، در برنامه خود داشته اند.

شرایط کنونی و اختلافات بین دولت روحانی و محافظه کاران حکومتی زمینه ای را فراهم کرده است که دانشجویان میتوانند از آن استفاده کنند و خواست تشکل مستقل، احیای رشته های علوم انسانی، تعطیل ارگانهای امنیتی - نظامی، تعطیل دانشگاههای پولی و خصوصی، لغو تفکیک جنسیتی و سهمیه جنسیتی، بازگرداندن کلیه دانشجویان ستاره دار و استادان اخراجی و احقاق حقوق آنان، انتخابی کردن روسای دانشگاه ها، برکناری روسا و دانشجویان انتصابی و شرکت برابر دانشجویان دختر و پسر در تمامی امور صنفی و سیاسی بعنوان مطالبات دمکراتیک تا کنون نادیده گرفته شده خود را در سطحی سراسری مطرح کنند.

دانشجویان و جنبش دانشجویی که سنگ بنای آن در ۱۶ آذر ۳۲ گذاشته شد، امروزه دیگر گروه کوچکی نیست که بتوان در محدوده دیوارهای دانشگاه ها سرکوبش کرد، به جاسوسیش نشست یا تعالیم دوره جاهلیت را به آنها حفته کرد، بلکه ظرفیتی است عظیم با بافت طبقاتی گسترده و استعداد بر شدن از همه موانع. جنبشی اجتماعی است با توان بالای آگاهگری که به دلیل پیوند گسترده اجتماعی میتواند همراه و در پیوند با دیگر جنبش های اجتماعی، سیاست های بنیاد برافکن دولت های تاکنونی را افشا کند، سیاستی که از طریق خصوصی سازی های پی در پی، انحصارات سپاه، بسیج، بنیادها و بیت امام و کمک به سازمانهای تروریست شیعه و بر انگیختن جنگ های مذهبی، سرمایه های ملی را نابود کرده و اقتصاد جامعه را به نابودی کشیده است. این جنبش در عین حال بمتابیه لولای اتصال جنبش های اجتماعی با جنبش سراسری کارگران و زحمتکشان میتواند ضمن طرح خواست ها و مطالبات ویژه خود در کمک به خود سازمانیابی کارگران و زحمتکشان نقش ویژه خود را با عزمی راسخ ایفا کند. جنبش دانشجویی از طریق پیوند گسترده با جنبش کارگری، میتواند نقش مهمی در بر کشیدن گفتنمان آزادی - برابری بازی کند. گفتنمانی که نه تنها برای دمکراسی عمیق بلکه برای عدالت اجتماعی نیز مبارزه میکند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!
پرتوان باد جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه دانشجویان!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

۲۵ نوامبر روز مبارزه با زن ستیزی

در حالی ۲۵ نوامبر فرامیرسد که زن ستیزی و خشونت در ابعادی هولناک، سازمانیافته و بخشا دولتی در سراسر جهان و خصوصا در خاورمیانه بطور گسترده و وسیع در مقابل چشمان همه ما در جریان است. بطوریکه میشود از یک توحش گسترده علیه زنان صحبت کرد.

زنان یکی از بزرگترین قربانیان گسترش جنگهای تجاوزگرانه و خانمان برانداز می باشند. اسیر گرفتن زنان در سنگال و فروش آنان بعنوان برده در بازارهای بردگی قرن 21، قدرت گیری خلافت های اسلامی و اعلام رسمی بردگی جنسی زنان تحت لوای "جهاد نکاح"، اعدام، سنگسار، تجاوز، سوء استفاده جنسی، ازدواج های اجباری، خرید و فروش زنان و دختران خرد سال، تجاوز و قتل دختران و زنان جوان در هندوستان، ربودن دختران از سر کلاسهای درس در نیجریه، آتش زدن مدارس دخترانه در افغانستان و پاکستان و...، اسید پاشی علیه زنان در ایران، سقط جنین گسترده زنان در صورت مونث بودن جنین در چین، ختنه و ناقص سازی جنسی دختران تحت نام سنت، و... همه این تصاویر هولناک بخش بزرگی از فجایع جهان کنونی است.

در کشورهای صنعتی پیشرفته نیز اخبار و تحقیقات حاکی از گستردگی پدیده ی زن ستیزی است. هر چند تحقیقات در رابطه با گستردگی خشونت علیه زنان در کشورهای صورت می گیرد که نسبت به این بیعدالتی حساس شده، خواهان آشکار شدن ابعاد آن و مهار کردن آن هستند. در ایران اما این بیعدالتی، آپارتاید جنسیتی و زن ستیزی در قوانین کشوری نهادینه شده است. زنان ایران در این مبارزه شاید یکی از سنگین ترین بارها را به دوش می کشند. در جمهوری اسلامی ما با حکومتی مواجه هستیم که ضدیت با زن و خشونت بر آن جزو ارکان و ایدئولوژی آن است. فرق نمیکند که چه دولتی بر سر کار باشد تمامی قوانین و نظام ارزشی این حکومت با فرودستی زن، تبعض و خشونت عجین شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی زنان را نیمه انسان بشمار می آورد، شهادت دو زن را با یک مرد برابر میداند، در ارث زنان را نصف مردان قرار میدهد، قوانین قصاص، سنگسار، صیغه، حجاب اجباری، ازدواج سرپرست خانواده با فرزند خوانده، طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده، طرح آمران به معروف و ناهیان از منکر، تفکیک جنسیتی، حذف علنی زنان از اشتغال، و... را مبنی حکمرانی بر جامعه و زنان قرار میدهد. از همین رو است که از همان روز اول جنگ انداختن رژیم اسلامی به قدرت، خشونت سازمانیافته دولتی علیه زنان با قدرت و حاکمیت رژیم اسلامی نهادینه شد.

رژیمی که همزمان با تحکیم پایه های سرمایه داری به گسترش و تثبیت حکومت دینی و اجرای قوانین شرعی دست زد، اکنون با وحشیانه ترین روشها به سرکوب زنانی پرداخته که اولیه ترین حقوق انسانی خود را طلب می کنند: زن بودن. از این روست که مبارزه علیه ستم

جنسیتی مبارزه ای فراگیر و همه جانبه علیه تمام نظام تبعیض و نابرابریست.

جامعه ایران با حکومت ۳۶ ساله ی رژیم اسلامی تنها آمران و سازمان دهندگان اسیدپاشی ها را در خود جای نداده است. عاملانی هستند که این امر را به اجرا در می آورند. دست هایی که بطری اسید را بروی زنان نشانه می گیرند همگی در وقوع این جنایت شریکند. اعدام ریحانه جباری قصاص دختری که در مقابل تجاوز به دفاع از خود برخاسته تنها به وجود قانون بدوی قصاص محدود نمی شود. قضاتی که بر اساس این چنین قوانین غیرانسانی "قضاوت" می کنند، کادرهای سیستم قضایی، خانواده هایی که با تکیه بر این قوانین به اعمال چنین قساوت هایی تن می دهند، همگی در فراهم آوردن امکان حیات این قوانین شریکند. خشونت دولتی امکان بروز خشونت اجتماعی و خانگی را فراهم میکند. بنا به تعاریف شرعی جاری انسانهایی که در غالب جنسیتی فرهنگ حاکم نمی گنجد بالاچار زیر عمل جراحی قرار می گیرند تا در غالب "مرد" و یا "زن" مورد پذیرش جامعه در آیند. خانواده ها، کادر پزشکی و جامعه برای مثله کردن این انسانها در مقابل وجدان بشری پاسخگویند.

واقعیت این است که ستم جنسی را نمی توان با آداب و رسوم محلی، ملی، مذهبی و یا فرهنگی توجیه کرد. این رویدادها نشان می دهند که اینها موارد پراکنده ای نیستند. هر یک از این وقایع بیانگر جزئی از یک کل است: زن ستیزی. اما آنچه مایه ی امید است افزایش روزافزون مقاومت و مبارزه ی زنان در مقابل این ستم و بی عدالتی ست. مبارزه ای که مرزهای جغرافیایی، نژادی، مذهبی و طبقاتی را در هم میریزد و سازمان ملل متحد را به پذیرش بیست و پنج نوامبر، بعنوان روز جهانی مبارزه بر علیه خشونت بر زنان وامی دارد. روزی که اجساد سه زن مبارز دومینیکن که به دست عاملان دیکتاتور دومینیکن دستگیر و مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته بودند در کناره ی خیابانها پیدا شدند.

برای مبارزه با اعمال خشونت علیه زنان باید رژیم اسلامی حاکم بر ایران را از میان برداشت. برای از میان برداشتن این رژیم اما لازم است که باورها و ارزش گذاری های غلط حاکم بر خود و جامعه را از میان برداریم. این مبارزه ایست دوجانبه و همزمان که زنان و مردان رهایی طلب را به خود فرا می خواند.

سرنگون باد رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی

زنده باد همبستگی بین المللی زنان برای رهایی و برابری

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

نوامبر 2014 آذر 1393

نکاتی در باره مصوبه نشست فعالان جنبش کارگری در شهر سقز

حشمت محسنی

بعد از انتشار قطعنامه فعالان کارگری در اجلاس سقز ما با آهنگی کُند با واکنش فعالان چپ و کارگری پیرامون مصوبه این نشست روبه‌رو می‌شویم که اگر چه انتظار می‌رفت این مصوبه بازخورد وسیعی داشته باشد، با این وجود با آهستگی این مساله دارد در میان انبوه مسایل کارگری جایگاه شایسته خود را پیدا میکند. من در این نوشته کوتاه تلاش می‌کنم به چند نکته محوری در این بحث اشاره کنم.

الف- آیا ضرورت سازمانیابی در مقیاس سراسری پاسخی است به موقعیت و نیاز عینی جنبش کارگری یا امری است اراده گرایانه؟ نگاهی به بیان مبارزات کارگری در چند سال اخیر (دستکم دهسال) نشان میدهد (به جز موارد محدود و استثنایی که دستاورد محدودی داشته اند) موقعیت عینی جنبش کارگری هر سال نسبت به سال قبل تفاوت چشمگیری نداشته است. حالا این یک داده عمومی است که مطالبات جنبش کارگری کماکان با خصلت تدافعی مشخص میشود تا تعرضی. کارگران نه برای بهبود شرایط خود بلکه برای بدتر نشدن وضعیت خود با جنگ و دندان مبارزه میکنند. در سطح سازمانیابی نیز مبارزات عموماً (به طور مطلق) جدا از یک دیگر، ناهمزمان، و پراکنده رخ میدهند و فاقد شبکه‌ی ارتباطی سراسری اند. روشن است که در این سطح از سازمانیابی امر پی ریزی تشکلهای کارگری در مقیاس بزرگ ناممکن است و پیشروی به سوی آن امری محال. در زمینه‌ی اشکال مبارزه نیز اگرچه در برخی از سالها با افزایش اعتصاب و تحصن یا راهپیمایی روبه‌رو بوده ایم، اما این برانگیختگی جنبش کارگری پیوند محکمی با ارتقاء مطالبات و سطح سازمانیابی ندارد. در چنین شرایطی برای جنبش کارگری هیچ راه معجزه آسایی وجود ندارد، مگر این که آرایش مبارزه خود را به طور کیفی دگرگون سازد و دست به تجدید سازماندهی زند. (1)

ضرورت مبارزه در مقیاس بزرگ، البته از موقعیت عینی که جنبش کارگری با آن روبه‌رو است استنتاج نمیشود. اگر به خصلتها و ویژگی‌های سیاست رژیم اسلامی نیز باریک شویم، مشاهده میکنیم که این سیاستها از جنس کلان و سراسری اند، و به این یا آن واحد اقتصادی منحصر نمیشوند. کافیست در این باره به قراردادهای دستجمعی یا تعیین مزد سالانه، یا مساله تامین اجتماعی و یا تغییرات قانون کار... نگاهی بیافکنیم تا مشاهده کنیم که نمیتوان به این مسایل در این یا آن واحد صنعتی یا خدماتی پاسخ داد. ما به امکانات کل طبقه، حتی فراتر از آن، به حمایت سایر جنبشهای مردمی نیاز داریم؛ تا بتوانیم سیاستهای ضد کارگری رژیم را خنثی نماییم. از حق کارگران برای برخورداری از تشکل کارگری میگذرم که در ایران صرفاً یک بحث حقوقی - سیاسی نیست، بلکه با زندگی و حیات و موجودیت میلیونها انسان گره خورده است. همین دلایلی که در بالا به طور مختصر به آن اشاره شده است نشان میدهد که بحث ضرورت سازمانیابی در سطح سراسری نه امری اراده گرایانه، بلکه با هزار زبان در سخن است که پاسخی است حیاتی به شرایط و نیازهای عینی جنبش کارگری. به عبارت دیگر، حالا بحث بر سر ضرورت سازمانیابی در

مقیاس بزرگ نیست، بحثی که متأسفانه در میان فعالان جنبش کارگری با تاخیر مورد توجه قرار گرفته است، بلکه بر سر راههای تشکیل آن است.

ب- سابقه این بحث در جنبش کارگری: سابقه بحث در باره ضرورت تمرکز سازماندهی در مقیاس سراسری در جنبش کارگری ایران دستکم به بیش از یک دهه برمیگردد. در جنبش ما در پیوند با مساله‌ی سازمانیابی در سطح سراسری دو استراتژی وجود دارند که از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار اند. یک استراتژی بر رشد موزون و تکاملی سازمان‌یابی در محل کار تاکید داشت و بر این باور بود که از این‌جا میتوان به تشکل سراسری دست یافت. استراتژی دیگر بر ابتکار فعالان و پیشروان کارگری در راستای برپایی نهادهایی در مقیاس سراسری تاکید می‌ورزید. بعد از گذشت زمان قابل ملاحظه‌ای از طرح این راهبردها، اکنون می‌توان در باره درستی هریک از آن‌ها به داوری نشست. واقعیت این است که هریک از این طرح‌ها تا اندازه‌ای نقاط ضعف و قوت خود را نشان داده‌اند. شکل‌گیری سندیکاها، شرکت واحد و هفته تپه درستی دیدگاه اول را تایید می‌کند و نقش آفرینی کمیته‌های هماهنگی و پی‌گیری، و اتحادیه آزاد بی‌کاران راهبرد دوم را. ما بدون این که این دو طرح را در تقابل با هم قرار دهیم باید تلاش کنیم از نقطه قوت هر یک از این طرح‌ها برای تقویت کل جنبش کارگری بهره بگیریم و محدودیت‌های آن‌ها را برطرف نماییم. جنبش کارگری کشور ما ضعیف‌تر و پراکنده‌تر از آن است که هر تلاشی که برای سازمان‌یابی کارگری صورت می‌گیرد از منظر سخیف فرقه‌گرایی انکار و طرد شود.

نظر به تنوع بخش‌ها و لایه‌های مختلف طبقه کارگر، سازمان‌دهی نمی‌تواند در همه گروه‌بندی‌های کارگری با یک آهنگ پیش برود. به علاوه در میان لایه‌هایی از طبقه، محل کار از اهمیت تعیین کننده برخوردار است و در بخش‌هایی دیگر محل زندگی، وانگهی، فعالان چپ و کارگری نیز هر یک بنا به جهت‌گیری و استراتژی خود نوع خاصی از تشکل را تبلیغ می‌کنند (شورا، کمیته کارخانه، اتحادیه...). پرسش مرکزی در این جا این است که چگونه می‌توان بدون نادیده گرفتن تنوع طرح‌ها و جهت‌گیری‌ها، هم‌گرایی بین این نیروها را در جهت تقویت سازمان‌یابی طبقه به کار گرفت. همگرایی میان این دو راهبرد تدبیری موثر برای تحقق سازمانیابی در مقیاس بزرگ است، و بی‌اعتنایی به آن درجا زدن در موقعیت فعلی.

موضع ما در قبال مصوبه نشست سقز: تا آن جا که این مصوبه به ضرورت سازمانیابی در سطح سراسری تاکید میکند، دارد حرف دل ما را میزند و در میدان عمل، گامهای واقعی برای تحقق آن بر میدارد. از این رو شایسته است که این حرکت مورد حمایت و پشتیبانی از سوی فعالان چپ و کارگری قرار گیرد. این که نوع تشکل پیشنهادی چه میتواند باشد و انگیزه این فعالان در برپایی یک نهاد کارگری کدام است نمیتوان و نباید دفاع از این حرکت ضروری را منتفی سازد. این‌ها بحث‌هایی است در درون جنبش کارگری و مرز آن‌ها را نباید تحت هیچ شرایطی از محدوده‌ی منطقی آن خارج ساخت. از این رو ما بدون آنکه نیازی داشته باشیم همه‌ی مواضع فعالان این حرکت را مورد حمایت قرار دهیم یا هر گامی را که برمی‌دارند را تایید کنیم، از تاکید آنها بر ضرورت سازمانیابی در مقیاس بزرگ کاملاً پشتیبانی میکنیم.

مرزبندی با برخوردهای تخریبی: در برخورد با این حرکت شایسته نیست که برخوردهای تخریبی صورت گیرد. این سخن

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تئوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در
بیاتیه ها، مصوبات و اسناد با امضای
نهادهای سازمان طرح میشوند.
مقالات با امضای فردی و یا مطالب
مطروحه در مصاحبه ها لزوماً مواضع
سازمان ما نیستند .

ما نباید به گونه ای فهیمده شود که باید کورکورانه از این اقدام پشتیبانی کرد. بلکه بحث ما این است که جایگاه انتقاد را از برخورد تخریبی متمایز کنیم. جنبش کارگری ما درهم کوفته تر و آسیب دیده تر از آن است که جایی برای برخوردهای سخیف فرقه ای و گروه گرایانه داشته باشد. تجمعی از فعالان و بحث بر سر سازمانیابی سراسری خود اقدام کوچکی نیست، بزرگترین دستاورد این تجمع خود بحث، گفتگو و چاره جویی بر سر سازمانیابی سراسری است. نگاه بدبینانه و تحقیرآمیز و بی ارج کردن این تلاشها موضع سنجیده ای نیست. سازمانیابی سراسری از دل همین گامها و اقدامهای مشخص در پیوند با حرکات توده ای اعماق و از پایین میتواند پا بگیرد و ببالد. این امر برای کسانی که دستی از دور بر آتش دارند بیشتر صادق است و باید با احساس مسولیت بیشتری در قبال جنبش کارگری سخن بگویند و نکات سنجیده و راهگشا ارائه دهند.

البته برخی از برخوردهای انتقادی از درون مایه اعتقادی برخورد دارند. در این فاصله ما شاهد نقدهایی بوده ایم که مسیر تکوین تشکل سراسری را از دل مبارزه جاری استنتاج می-کنند. پیشفرض این ادعا آن است که جز در مقطع مبارزه و اعتراض هر گونه کار سازمانگرانه در فاصله بین دو حرکت نقداً منتفی میشود. این نگاه که نوعی ستایش از خودانگیزگی را به نمایش میگذارد به نقش کارگران پیشرو در امر سازمانیابی توده کارگران بی توجه میماند، و تلفیق این دو بازو را نمایندگی نمیکند. این دیدگاه که ظاهر رادیکالی دارد تا مقطع تکوین یک مبارزه عملی و جاری بی وظیفه باقی میماند. این نگاه بیانگر ترکیب فعالیت کارگران پیشرو و فعالان چپ با توده کارگران و تاثیرات متقابل آن-ها بر یک-دیگر نیست، گره خوردن آگاهی و تجربه میان آنها را مورد تاکید قرار نمیدهد، حتی در برخی از رویکردها ضدیت میان آنها را تبلیغ می-کند. جای نقد این نگاه البته در این جا نیست باید در مجالی دیگر به این تفکر پرداخته شود.

ضرورت مرزبندی با شکل گرایی و برخورد صوری با تشکل سراسری: به درجه ای که سازمانیابی سراسری یک ضرورت حیاتی برای موجودیت طبقه را نشان میدهد در عین حال، برخی سیاستها و تلاشهای معین میتوانند در خدمت ضدیت کامل با مسیر تکوین آن قرار گیرد. یکی از بزرگترین خطرات که این امر را تهدید میکند برخورد فرمالیستی به مساله سازمانیابی سراسری است. بر پایی یک دفتر و دستک با چند صد نفر پشتیبان، تعیین یک سخنگو و یک اساسنامه اداری هر چند گامهایی هستند لازم، اما پاسخی واقعی به نیازهای سوزان سازمانیابی انبوه بزرگ طبقه کارگر ایران نیست. سازمانیابی در سطح سراسری اگر چه از فعلیت حیاتی برخوردار است، اما راه دستیابی به آن در ایران پُر از سنگلاخ و با دشواریهای عدیده ای مواجه است که بدون افقهای بزرگ ، بدون سیاستهای سنجیده متناسب با شرایط ویژه و منحصر به فرد ایران، اگر نه ناممکن بلکه سخت دشوار مینماید. از این رو، پرهیز از برخوردهای صوری و گامهای عجولانه در این راه بسیار حیاتی است.

زیرنویس :

1- من در کتاب "ضرورت تجدید آرایش جنبش کارگری" اهرم-ها، الزامات و منطق تجدید آرایش جنبش کارگری را مورد بحث قرار دادم. علاقه مندان میتوانند در سایت راه کارگر بدان مراجعه کنند. www.rahekaregar.com

جنگ، عالی ترین شکل خشونت علیه زنان

لاله حسین پور

در شرایطی که روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان نزدیک می شود، عین حال گسترده به وسعت کره زمین، توحش از چهار گوشه جهان می جوشد. چه آن جا که سر می برد، اسید می پاشد، مدرسه آتش می زند، دختران نوجوان را می رباید و چه آن جا که پشت حانلی رنگی، زیبا و بژک کرده خود را مخفی می کند. چه در سوریه که جان انسان معنای خود را از دست داده، چه در نیجریه که مدرسه به محلی دهشتناک برای قتل عام تبدیل شده، چه در مکزیک که آدم کشان راحت با هم کاری پلیس جوانان را در دیده و نابود می کنند، چه در دانشگاه های معتبر آمریکا، که روزانه از تجاوز به دختران دانش جو گزارش داده می شود و چه در اروپا که نازی ها و هولیگان ها با پرنسیپ و استراتژی کاربرد خشونت و راسیسم رشد کرده و حضور می یابند.....

گروگان ها در کمپ های داعش همان گونه شکنجه و کشته می شوند که محبوسان در زندان گوانتانامو. به هر گوشه جهان سر می کشی، شکنجه است و کشتار. اسید پاشی هست و بمباران، سرکوب هست و زندان، تجاوز و خشونت. جهان از احساس نفرت و انتقام انباشته شده است و عشق و مهربانی را باید جست و جست و جست. حاکمیت خشونت دیگر زن و مرد و کودک نمی شناسد و هر آن چه در مقابل خود می بیند، نابود می کند. با این حال زنان و کودکان همواره خشونت را به طور مضاعف تجربه می کنند. تجاوز به زنان که گویی ذاتی جنگ است و حاکمیت مردسالارانه و تحقیر که هیچ گاه از جوامع رخت برنسته، زنان را به ویژه، به قربانیان اصلی جنگ و خشونت تبدیل می کند.

حق دفاع یا انتقام

زنان حق دفاع از هویت، شخصیت و بدن خود را دارند. این جمله آن چنان گسترده است که اگر بخواهیم آن را از زوایای مختلف بررسی کنیم، به تناقض می رسیم. برای مثال، اگر کسی به شخصیت زن توهین کرد، آیا زن برای دفاع از خود حق دارد آن شخص را کتک بزند؟ اگر کسی به زن تجاوز جنسی کند، آیا زن حق دارد او را بکشد؟ اگر به این مثال ها ادامه دهیم، آیا از آن انتقام و قصاص در نمیاید؟ اگر کسی فحش داد، می شود فحش را به او برگرداند. اگر کسی خواست بکشد، می توان او را به قتل رساند. اگر کسی اسید پاشید، چه؟ چشم در مقابل چشم؟

حال که داعش حمله می کند، چه باید کرد؟ اسلحه در برابر اسلحه؟ روشن است، دفاع از خود جایز است و دیگر اسم آن خشونت نیست. اما مرز بین دفاع از خود و انتقام و جنگ طلبی کجاست؟ روشن است، انسان هایی که مورد حمله داعش قرار می گیرند، برای دفاع از جان خود و اطرافیان شان به اسلحه نیاز دارند و روشن است، آن ها با داعش می جنگند، کشته می شوند و می کشند. اما آیا در این جنگ، مرزی میان دفاع از خود و جنگ تا نابودی داعش وجود دارد؟

داعش و ویروس ابولا نیست که جان انسان ها را می گیرد و هنوز واکسن آن را کشف نکرده اند. داعش سیل و زلزله نیز نیست که به مثابه خشم طبیعت توجیه شود. داعش را قدرت ها نه تنها با دادن پول و اسلحه، بلکه با سیاست های سرکوب گرانه، تحقیر و استثمار در طول تاریخ به وجود آورده اند. داعش خود تجسم زانش خشونت است. ترور، بمب گذاری و عملیات انتحاری پاسخی ست به دیکتاتوری، سرکوب، شکنجه، تحقیر و تبعیض. داعش همانند موجودیست که فرانکن اشتین ساخت و حال خارج از اراده به وجود آوردنش می تازد و می کشد و تاراج می کند.

آیا شکست داعش به منزله نابودی این طرز تفکر است؟ داعش درختی ست که ریشه های عمیق دارد. با زدن برگ و شاخه های آن، این درخت رشد بیشتری خواهد داشت. فرزند های داعش در خیابان های ایران دوباره به دنیا می آیند، به اروپا سرک می کشند، در

آمریکا رشد می کنند و کشورهای آفریقایی را درمی نوردند. ریشه این درخت را باید خشکاند. ریشه ای که قدرت ها با پول و اسلحه آن را آبیاری می کنند و هم چنان خواهند کرد.

وقتی به کردها فکر می کنم که چگونه متهورانه و از جان گذشته با داعش مبارزه می کنند، احساس دوگانه ای دارم. از طرفی به آن ها حق می دهم که با تمام نیرو و توان خود با این هیولا بجنگند، و از طرف دیگر این جنگ را خواسته و پرداخته قدرت های نظاره گر می دانم و احساس می کنم در این بازی مرگ که آن ها براه انداخته اند، انسان های بی گناهی کشته می شوند که در سراسر تاریخ خود سرکوب شده و با تبعیض زندگانی کرده اند و حالا نیز به طور غیرمستقیم بازیچه تاکتیک و استراتژی همان قدرت ها قرار گرفته اند. باز هم از توده مردم استفاده ابزاری می شود. باز هم چند نفر که ثروت جهان را در اختیار خود دارند، انسان ها را وسیله ای می کنند، برای رسیدن به منافع بیشتر خود. چه با تبلیغات، چه با سرکوب، چه با تهییج و چه با برانگیختن احساسات..... باز هم این توده مردم هستند که گول آن ها را می خورند و با دنباله روی از امیال و اهداف آنان، آگاهانه و ناآگاهانه یا در جنگ ها به گوشت دم توپ تبدیل می شوند، یا در زندان ها محبوس شده، شکنجه و اعدام می شوند و یا بی خیال به زندگی ماشینی خود ادامه می دهند.

به زنان کرد فکر می کنم که نه تنها به دلیل ملیت خود سرکوب شده اند، بلکه به عنوان زن نیز جایگاه انسانی در جامعه نداشتند و اکنون با وجود تمام پیش رفت هایی که در عرصه به دست آوردن حقوق خود کرده اند، جان خود را نیز در این جنگ می نهند و سنوالمن هم چنان بی جواب می ماند که آیا هنگام جنگ و بعد از آن، در خانه یا در جبهه، در خیابان یا بر سر کار برای حقوق خود نیز می جنگند یا فعلاً آن را به کناری نهاده و به اجرای اوامر فرماندهان جنگ اولویت می دهند؟

اسلحه، ثروت، قدرت

قدرت ها، این رهبران سیاست مدار تمام تلاش شان را می کنند تا جهان را به سمتی بکشانند که منافع شان را تأمین کند. پول، ثروت، انرژی، تبلیغات و هر سلاخی که در دست دارند، برای بردن جهان به سمتی ست که خود می خواهند. چه با خشونت، زندان و کشتار، چه با لبخند، موزیک و هورا. اگر مردم دنیا با چشمان از حدقه درآمده و ترسان به فجایعی که در حال رخ دادن است، می نگرند، کسانی نیز هستند که با لبخند پیروزی به این فجایع نظاره می کنند. آن هایی که اسلحه می سازند و آن هایی که اسلحه معامله می کنند و قدرت های حامی آنان. تنها آن ها هستند که از این طریق به ثروت های افسانه ای دست می یابند. ادامه هر جنگی به نفع آن هاست. مهم نیست کدام طرف پیروز از جنگ درآید، مهم ادامه جنگ و فروش اسلحه است. جهان بدون جنگ و بدون اسلحه برایشان نابودی به ارمغان می آورد. جنگی را که در جریان است، باید جنایت علیه بشریت شمرد. مسئولان این جنگ باید در دادگاه مردمی محاکمه شوند. آنها اما، با سازمان دادن و رهبری این آدم کشی وحشیانه به نظاره نشسته اند. آن ها نقش فرماندهان را بازی می کنند و برای شان مهم نیست در این جنگ، چه تعداد انسان جان خود را از دست بدهند و چقدر به طول بیانجامد. مهم این است که استراتژی آنها برنده شده و نظم جهانی به سمتی برود که منافع آنان هرچه بیشتر تأمین شود.

صلح و صلح طلبی مفاهیمی تجریدی شده و در دنیای امروز پوششی هستند برای جنگ و جنگ طلبی. جنگ با بهانه "انسان دوستی" و "کمک به هم نوع".

چه باید کرد؟ آیا به این دلیل که تمام این ها بازی قدرت هاست، می شود در خانه نشست، گوش ها را کر کرد و کشتارها را نندید؟ آیا باید اسلحه برداشت و هر که حمله می کند، کشت و سلاح های سنگین تر سفارش داد؟ آیا راهی در میانه وجود ندارد که بتوان از آن طریق آگاهانه با نفرت، جنگ و خشونت مبارزه کرد؟ آیا انتخاب میان این و آن، خوب و بد و یا بد و بدتر سرنوشت انسان هاست و می بایست همواره یکی از راه هایی را که جلوی پای شان گذارده شده، انتخاب کنند؟ چه باید کرد؟

یادی از زنده یاد محمد مختاری در شانزدهمین سالگرد قتل های سیاسی زنجیره ای اهل قلم

حسین نقی پور

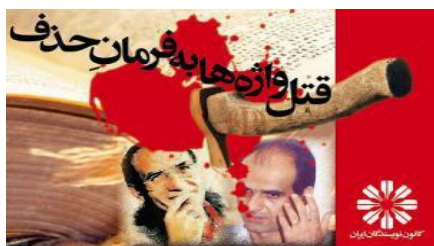
محمد مختاری با آن که خطر را بیخ گوش خود حس می کرد و رد طناب را در اشعارش نشان داده بود، به ایران بازگشت تا در کنار محمد جعفرپوینده و بسیاری دیگر کار خود را در تعمیق فرهنگ پرشش گری و عصیان در مقابل فرهنگ تحجر و بی چرای حاکمان، پی بگیرد. او جان شیفته اش را همراه با همدلانی چون محمد جعفر پوینده بر سر این کار گذاشت.

اگر امروز جمهوری اسلامی رشته های ضد فرهنگ پوسیده خود را پس از سی و شش سال سرمایه گذاری جنایتکارانه پنبه می بیند و در حد جنون به چهره زنان و دختران عاصی اسید می پاشد، و حرکت جوانان عموماً در مسیر دیگری غیر از آن چه مطلوب فقهاست آنان را به ستوه آورده است، نشانی از ارزش کار فرهنگی محمد مختاری هاست.

بی شک محمد مختاری از اندیشمندان پیشرو معاصری است که پایه گذار عصیانی خردورزانه در فرهنگ سنتی اقتدارگرا، پدرسالار و منجمد چه در ایران و چه در سرزمین های همجوار و هم سرنوشت بود. او به طور متمرکز و سیستماتیک علیه فرهنگ "بی چرا" که آن را با اصطلاحی که خود مبتکرش بود یعنی "شبان رمگی" می نامید، شورید و آن را عمیقاً به نقد کشید.

در مقابل رفتار نابرابر مراد و مریدی، قاند و مقلد و امام و امت از یک سو و دشمنی فرقه گرایانه از سوی دیگر، در جا انداختن فرهنگ برابر حقوق "گفت و شنود" تلاش ورزید، و به طور کلی در مقابل نظام سلطه و به انقیاد درآوردن انسان، فرهنگ برابری و منزلت انسانی را قرارداد. در چارچوب فرهنگ "مدارا" از تحمل نظر متفاوت و نقد متمدنانه آن با پای بندی به آزادی بی حصر و استثنای اندیشه و بیان، دفاع کرد، به جای فرهنگ تنگ نظرانه حذف دگراندیشان، محمد مختاری در فرهنگ بی چرا، سنوالات فراوانی را مطرح ساخت که قرار است پاسخ های آن ها توسط انسان های جستجوگر بشمار یافته شود، نه اینکه از آسمان و با واسطه شیدان نازل گردد.

این نوآوری فرهنگی که زیرپای حاکمان جزم اندیش را خالی می کرد و فروریزی پایه های اقتدار آنان با رشد و پاگرفتن چنین فرهنگی گره خورده بود، نابودسازی حاملان آن یعنی محمد مختاری، محمد جعفر پوینده و هم اندیشان آنان را در دستور کار جنایتکارانه حاکمان فقیه قرارداد و فاجعه قتل های سیاسی زنجیره ای اهل قلم رقم خورد.



محمد مختاری زمستان 1996 در ادامه سفر فرهنگی برپارش به آمریکا و اروپا، توفقی هم در هانوفر داشت و توانستیم پس از مدت ها دیداری تازه کنیم و احیای خاطره های شیرین دور. هنگامی که برای دیدن مکان های دیدنی هانوفر برنامه می گذاشتیم از من خواست که به اردوگاه مرگ در برگن بلزن که اکنون به صورت موزه ای تاریخی از جنایات نازی ها درآمده بود برویم. در این اردوگاه در سال های پایانی حاکمیت نازی ها، اسرای روس، فرانسه و بلژیک در کنار یهودیان، کمونیست ها، کولی ها و مبارزان ضدنازی، محکوم به اعمال شاقه و مرگ تدریجی بودند. اطلاع محمد از این محل که در شصت کیلومتری هانوفر قرار دارد و من هنوز مجال رفتن به آنجا و دیدنش را نیافته بودم، و خواست او جهت دیدار آنجا علیرغم وجود محل های "جذاب" تر، برای من بسیار جالب بود و در اولین فرصت به آنجا رفتیم.

قبرهای دست جمعی بی شماری برخاً محل دفن هزاران نفر، در آن هوای سرد و تیره و برفی، به گونه ای وهم انگیز در محوطه وسیع اردوگاه برگن بلزن کنار هم به چشم می خوردند. در ساختمان یادبود، آرشیو عظیمی از جنایات نازی ها همراه با تصاویر و فیلم و لیست اسامی جمع آوری شده بود، که روزانه محل بازدید علاقمندان به شناخت این جنایت بی نظیر تاریخ بشریت و پژوهش دانش جویان و دانش آموزان و ... قرار می گیرد. این اردوگاه نمونه ای از ده ها اردوگاه مرگ دیگر است در مناطقی از آلمان و یا آشویتس و تربلینکا در لهستان. این دو اردوگاه محل کشتار سیستماتیک میلیون ها انسان توسط نازی ها، در کتاب "مرگ کسب و کار من است" نوشته روبرمرل با ترجمه زنده یاد احمد شاملو، در اوایل دهه 60 میلادی به فارسی زبانان معرفی شده بودند. در اردوگاه برگن بلزن که محدودتر از دیگر اردوگاه ها بود در فاصله سال های 1940 تا 1945 بیش از هفتاد هزار نفر جان خود را از دست دادند.

محمد که بسیار متأثر شده بود می گفت بی دلیل نیست که جمهوری اسلامی منکر هولوکاست و ابعاد جنایت نازی هاست چون خود را در این آینه می بیند. او همچنین می گفت که آرزوی روزی را دارد که گلزار خاوران آرامگاه صدها مبارز که توسط جانیان جمهوری اسلامی به قبرهای دستجمعی سپرده شده اند و خاوران های دیگر در اقصی نقاط ایران نیز به محل یادبودی از جان های شیفته خفته در آن ها و آثار جنایات جمهوری اسلامی علیه بشریت تبدیل شوند.

نگاهی به جنبش دانشجویی در سه پرده!

تقی روزبه

اکنون مدت هاست که کشمکش داغی بین جناح های حاکمیت برای کنترل بر دانشگاه ها و فضاها دانشجویی بر قرار است. روحانی اخیرا در استان گلستان گفته بود اگر لازم بود 50 وزیر را هم معرفی می‌کردم زیرا برای تحقق وعده‌هایم از حرکت باز نخواهم ایستاد. چکیده دعوی مجلس با دولت را می توان در یک جمله چنین خلاصه کرد: دانشگاه جای شوخی نیست. علم الهدی امام جمعه دریده و درشت گوی مشهد، در مورد 16 آذر چنین خطبه خواند: "مدیران دانشگاهها نباید اجازه دهند عده‌یی به اسم حمایت از جنبش دانشجویی، دروازه دانشگاههای کشور را بر روی ضداقلاب باز کنند. دانشگاه جای تربیون‌سازی برای ضداقلاب، ضد نظام و ضد ولایت‌فقیه نیست. جای عناصری که می‌خواهند جنبش دانشجویی را مصادره کنند، در دانشگاههای کشور نیست (چون قبل از آنها مصادره شده است!). وی افزود: هر سال همزمان با 16 آذر و روز دانشجو، عده‌یی لایک و جریانهایی سیاسی قدرت طلب و فرصت‌طلب به اسم حمایت از جنبش دانشجویی، به دنبال آن هستند که قشر عظیم و سرنوشت‌ساز دانشجو و دانشگاهی را با اهداف خود همسو کنند. اگر بنا باشد مدیران دانشگاهها با تساهل و تسامح و به‌خاطر گرفتن ژست در مقابل ضداقلاب، در دانشگاهها برای آنان تربیون‌سازی کنند، مردم انقلابی بیدار و هشیار دانشگاهها را تطهیر می‌کنند... علم‌الهدی افزود: در سال 1358 وقتی گروه‌های الحادی و التقاطی در دانشگاه تهران سنگربندی کردند تا دانشگاه را تصاحب کنند، مردم انقلابی افراد ناشایست را بیرون ریختند و چهار سال در دانشگاهها بسته ماند و دانشگاه آماده انقلاب فرهنگی شد. وی با اشاره به 16 آذر سال 1388 گفت: در این روز عوامل مزدور به اسم بزرگداشت جنبش دانشجویی، این جنبش را مصادره کرده و اقدام به پاره کردن عکس امام راحل نمودند." بسیج دانشجویی در دانشگاه امیرکبیر "همایش جنبش دانشجویی، شصت سال مرگ بر آمریکا" را با دعوت از لاشخورانی چون حسن شریعتمداری و ضرغامی تدارک دیده است، دولت و حامیان او هم به نوبه خود برنامه ای با حضور روحانی را تدارک دیده اند. حال پرسیدنی است در شرایطی که چنین قشقرقی بین باندهای حاکمیت برای کنترل دانشگاه ها و دانشجویان جریان دارد، خوددانشجویان که موضوع این جدال ها هستند چه می کنند و جنبش دانشجویی در چه شرایط و حال و هوایی قرار دارد؟ در همین رابطه بجای بحث های کلی بهتر است از خلال دو رویکرد و نقد آنها نگاهی داشته باشیم به جنبش دانشجویی در سه پرده:

مجلس اسلامی که به سنگر تمام عیارباندهای افراطی و شبه فاشیستی حاکمیت و باج خواهی آنها تبدیل شده است، سرانجام در نبردخوان پنجم به وزیرپیشنهادهای روحانی، در پی توافق و قول و قرارهای پشت پرده و مرزبندی در صحن مجلس به فتنه گران، گزین تیم همکارانش از میان حلقه های وفادار به نظام و انقلاب و رهبری و کسانی که به ویروس فتنه آلوده نباشند، و البته اینکه کاری هم به بسیج دانشجویی نداشته باشد، توانست سرانجام در حالی که چفته بسیجی ها را بر دوش افکندند، رأی اعتمادمجلس را بدست بیاورد. این کشاکش ها آشکاران نشان دهنده نبردسنگینی است که بین دو جناح برای کنترل دانشگاه ها جریان دارد. در مورد معرفی وزیرپیشنهادهای چهارم اکثریت نمایندگان مجلس پیشاپیش دولت را تهدید کرده بودند

که به وزیرپیشنهادهای او رأی نخواهند داد و 8 تشکل اصول گرا در نامه ای به روحانی نسبت به چالش دولت با مجلس هشدار داده بودند و خواهان معرفی فردمناسب دیگری شده بودند. آن ها در این تلاش خود مثل همیشه آشکارا از حمایت باندهای اطلاعاتی- امنیتی برای پرونده سازی و پشتیبانی تبلیغاتی رسانه ها و سایت های وابسته به سپاه و بسیج و اصول گرایان برخوردار بودند و مصمم بودند که هرکس را که به آنها باج لازم را ندهد با مارک اصحاب فتنه از دور خارج کنند. در این میان سیاست مدارا و چانه زنی های پشت پرده دولت با رقبای خود، و یا عقب نشینی ها برای پرهیز از درگیری مستقیم، مثل پانین کشیدن فتنه افشاء بورسیه ها و یا آمادگی شماری از معاونان و مسولان برگزیده شده در وزارت علوم توسط دولت روحانی، برای جلب رضایت و کسب رأی نیزکارگرنیافته بود و حتی موجب زیاده خواهی و جری ترشدن مجلسیان هم شده بود. تازه عبور از خوان رأی اعتماد به معنی تثبیت موقعیت وزیر هم نیست. چنانکه نمایندگان به صراحت اعلام می داشتند که اگر هر وزیری هم رأی بیاورد، چهارچشمی رفتارش را رصد می کنند و اگر مطابق وعده هایش در کمیسیون های مجلس عمل نکنند، نمایندگان هم چون وزیرقبلی آبخورش را خواهند گرفت و مغزولش خواهند کرد. دعوا هم فقط بر روی شخص وزیر نیست بلکه شامل برنامه و عملکرد و گزینش ها و جهت گیری های سیاسی و در مرکز آن ها، تداوم فضای پادگانی بر دانشگاه ها است. در اصل مشکل از آنجا برمی خیزد که جناح حاکم و شخص خامنه ای به کمتر از کنترل تمام عیارفضای دانشگاه ها به عنوان خط قرمز خود راضی نیستند. کابوس رهاشدن دانشگاه از سیطره حاکمیت کابوس بزرگی است. این کابوس ریشه در تحولات همان فردای انقلاب اسلامی دارد. زمانی که حتی جامعه در اوج توهم خود نسبت به حاکمیت جدید و خمینی قرار داشت، رژیم در بیشتر دانشگاه ها و از جمله دانشگاه تهران در اقلیت بود و بقول علم الهدی ناچارشدند چهارسال به عنوان انقلاب فرهنگی و تطهیر، در دانشگاه ها را تخته کنند. در دولت های خیلی خودی این مشکل از طریق گزین رؤسا و مسولین دلخواه و سرسپرده در همه سطوح به این جناح حل و فصل می شد، اما در دولت های محلل و بحران، معرکه جنگ فرسایشی بین دو جناح برای کنترل فضای دانشگاه ها داغ ترمی شود. اکنون رژیم حتی تحمل جاپانی برای اعتدالی ها نیز ندارد. بی احتیاطی نباید کرد، مگر نه این است که یک کشتی در میان امواج طوفانی چه بسا با پیداشدن روزنه کوچکی بردیواره هایش ممکن است غرق شود.

در همین رابطه بهتر است از خلال دو رویکرد و نقد آنها نگاهی به جنبش دانشجویی بیافکنیم:

وضعیت جنبش دانشجویی در سه پرده!

پرده اول: برگزاری مراسم دولتی امسال دانشگاه تهران به مناسب آغازسال تحصیلی جدید، می تواند تصویری از وضعیت و شرایط حاکم بر محیط های دانشجویی ارائه دهد: تعدادحاضران در سالنی نه چندان بزرگ که حتی نتوانست همه صندلی های آن را پرکند، عدم حضورنمایندگان تشکل ها و سخن گویان دانشجویان و اساتید، صحبت های کم رمق دو سخنران دست چین شده دانشجویی و اساتید، ایجادفاصله و حائل بین محوطه مراسم و محیط اطراف آن توسط نیروی حراست دانشگاه، که بیانگرنگرانی رژیم از احتمال وقوع

اعتراض بود. امنیتی بودن فضای حاکم بر مراسم کاملاً محسوس بود و در تقابل آشکار با این ادعای حسن روحانی که مدعی بود سعی کردیم در سال گذشته فضای امنیتی دانشگاه‌ها را کم و کمتر کنیم. معلوم بود که رژیم مصمم است اجازه ندهد که همچون بزرگداشت 16 آذر سال گذشته، گوشه ای از شعارهای اعتراضی دانشجویان بهنگام پخش مستقیم سخنرانی رئیس جمهور، به نحو ناخواسته از صدا و سیما پخش گردد! فضای پلیسی چنان بود که حتی سخنران دست چین شده دانشجویی هم نتوانست متن سخنانش را بدلیل مصادره آن توسط حراست دانشگاه، با خود به همراه داشته باشد! و ناچارگشت که بقول خودش بالبداهه سخن بگوید! براسستی روحانی آمده بود تا در این فضای سرد و کسالت آور چه بگوید و به کدام دست آوردهایش به بالد؟! پس از گذشت یکسال از روی کار آمدنش بنظر می رسید که حتی برگزاری یک مراسم تشریفاتی دانشجویی نیز از حیطة کنترلس خارج بوده و حتی اندک فضایی هم که بتواند بژدموکراسی بدهد برایش وجود نداشت. او که چنته اش برای ارانه دست آوردی قابل اعتنا در طی یکسال گذشته خالی بود و بر فضای سنگین حاکم بر این مراسم و نمایشی بودن آن نیز واقف بود، بناگیز در سخنان خود با اظهار تأسف نسبت به عدم حضور تشکل‌ها و سخن گویان دانشجویی، به فضای سنگین امنیتی حاکم بر این مراسم اذعان کرد. او با تأکید بر اهمیت وجود نقد در دانشگاه‌ها و نقش دانشگاه‌های زنده و پویا در پیشرفت کشور و ضرورت تعامل با دانشگاه‌های خارج کشور و تأکید بر ضرورت نقد علمی بجای سیاست حذف و بطور مشخص با انتقاد به سیاست حذف رشته‌های علوم اجتماعی و علمی بجای نقد آن‌ها پرداخت، و این که از تک حلقه‌ها زنجیر درست نمی‌شود (اشاره به تعدامقالات علمی که خامنه‌ای و جناح حاکم به عنوان شاخص رشد علمی دانشگاه‌ها به آن میباهات می‌کنند). او هم چنین با تفصیل به فشارهایی که در طی یکسال گذشته به دولت او وارد شده و از چالش‌های گزینش چهاروزیر و سرپرست، و اهلا و سهلا گفتن و سرفرو آوردن خود برای حفظ آرامش دانشگاه‌ها و از جمله پرده برداری از بورسیه‌ها که موجب عزل وزیر دانشمندی شد سخن گفت و با تقلید از یکی از آیه‌های قرآن به طنز افزود، بورسیه! و ما ادراک مال بورسیه! [بورسیه! و تو از بورسیه (و رانت نهفته در آن) چه می‌فهمی!]، تلاش کرد که این کارشکنی‌ها را به عنوان دلایل عدم موفقیت در اجراء وعده‌هایش نسبت به دانشگاهیان عنوان کند. در حقیقت روحانی که می‌دانست فضای دانشجویی و دانشگاه‌ها بدلیل عدم تحقق وعده‌هایش ناخوشنود و خشمگین است و حتی امکان ابراز آزادانه این نارضایتی در مراسم گشایش سال تحصیلی جدید هم از آن‌ها گرفته شده است، تلاش داشت که با توسل به گفتاردرمانی و نصیحت مخالفان خود و تأکید بر آن که وعده‌هایش را فراموش نکرده است، وضعیت تدافعی و آچمز شده خود را توجیه کند. البته گوشه ای از بازتاب نارضایتی دانشجویان را می‌شد، در چند پلاکاردی که دانشجویان معدودی توانسته بودند با خود به محوطه سخنرانی بیاورند و با شعارهایی چون روحانی وعده‌هایت را فراموش نکن و دانشگاه بیدارست، دانشگاه پادگان نیست ... مشاهده کرد. بدیهی بود که این نوع دستاویزها برای توجیه تداوم وضعیت پادگانی دانشگاه‌ها، نمی‌توانست مورد پذیرش دانشجویان باشد. آن زمان که روحانی وعده غیرامنیتی کردن دانشگاه‌ها را می‌داد، دشمنی جناح حاکم و شخص خامنه‌ای با فضای باز و ولواندک در دانشگاه‌ها و عرصه فرهنگی برکسی پوشیده نبود و روحانی هم فردی نبود

که از آن بی‌خبر باشد و نداند که جناح حاکم وقتی هم ناچارگردد گامی عقب بگذارد و عرصه ای را به حریف واگذارد، بلافاصله با افزایش فشار و تشدید فضای اختناق و بحران آفرینی چنان می‌کند تا همه شیرفهم شوند که چیزی تغییر نکرده و صدرحمت به سلف روحانی! همانطور که در دوره خاتمی با بهره‌گیری از تاکتیک زمین گیرکردن رقیب و سرخورده کردن خیل حامیانش، زمینه را برای پناه بردن مردم به جهنم و مارغاشیه فراهم کردند. از این رو با سپری شدن بیش از یکسال از زمامداریش، آن وعده‌ها هم چون طوقی به گردن روحانی آویخته شده و با گذر زمان گره آن تنگ تر هم می‌شود. انتظار برای دهندگان از رئیس جمهور عمل کردن به وعده‌هاست، و این سخن که وعده‌هایم را فراموش نکرده و در حافظه‌ام نگهداشته‌ام، معنایی جز قراردادن آن‌ها در ویتترین اتاق ریاست جمهوری ندارد! آتش انفعال و وادادن چنان شورمی‌شود که حتی سروصدای کسی مثل علی مطهری را هم نسبت به تمکین و تسلیم بیش از اندازه روحانی در برابر فشار جناح مقابل (و دولت موازی) درمی‌آورد و خطاب به او نسبت به وعده‌های انجام نداده اش (از جمله گشایش حصر خانگی موسوی و کروبی و رهنورد که دولت رسماً اعلام داشته است از حوزه اختیارش خارج است) هشدار می‌دهد. از جانب دیگر هشدار و نهیب اخیرخامنه‌ای در مورد اهمیت مهندسی "علوم اجتماعی" و خطر بزرگ غفلت از آن برای نظام، آن هم پس از سخنان حسن روحانی در مراسم بازگشایی دانشگاه‌ها و خرده‌گیری به سیاست حذف علوم اجتماعی، نشان دهنده عزم سردمداران سیستم برای تداوم فضای پادگانی در دانشگاه‌هاست و این که با دانشگاه نباید شوخی کرد! و دانشگاه‌ها جای اعتدال بازی و وررفتن با جاشنی انفجاری نیست. از قدیم گفته‌اند که مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد، از این رو حرجی بر وا همه فراگیر رژیم به بروز کوچکترین رخنه‌ای بر دیواره‌های فضاهای پادگانی دانشجویی نیست.

البته این واقعیت دارد که سال گذشته را باید سال تقلاي سیستماتیک باندهای حاکم برای ممانعت از وزش نسیم "تغییر" ولواندک و "پس معتدل" در فضای پادگانی دانشگاه‌ها و فلج کردن اقدامات نیم بند دولت در این عرصه دانست. گزینش چندمهره نزدیک به اعتدالی‌ها در مناصب بالای دانشگاهی و وزارت علوم عملاً زیر فشار پاتک‌های حریف از نفس افتاد و تغییر مملوسی در میراث باقی مانده از دولت قبلی در وزارت علوم و نهادهای دانشگاهی بوجود نیامد. عناصر گمارده شده در دولت پیشین هم چنان در دانشگاه‌ها جولان می‌دهند و برای دانشجویان خط و نشان می‌کشند. بازگشت دانشجویان ستاره دار و اساتید تصفیه شده و بازنشر نثریات توقیف شده و یا حضور ولورقیق و ابتدانی تشکل‌های دانشجویی در همان گام‌های نخست متوقف شد. استراتژی دو وجهی و متضاد رژیم مبنی بر پیش برد سیاست انبساطی در حوزه مناسبات خارجی با هدف گشایشی در اقتصاد نیمه فلج و دچارتنگی نفس، و سیاست انقباضی در داخل، بیش از همه در مورد دانشگاه‌ها مصداق دارد. بر ساس همین استراتژی دو وجهی پروپال دولت در حوزه‌های دانشگاه و فرهنگ و رسانه و حجاب و... در طی یکسال گذشته چنان فیچی شده است که جرئت سازماندهی حامیان و پایگاه اجتماعی خود را نیز ندارد. سردی فضای حاکم بر مراسم آغاز سال جدید چنان بود که اطرافیان رئیس جمهور با تأکید به اهمیت رابطه رئیس جمهور با دانشجویان و محیط‌های دانشگاهی، وعده دیدار وی برای شنیدن سخنان نمایندگان دانشجویی را در اولین فرصت (که قاعدتاً باید روز دانشجو باشد) دادند.

من از تفنگ بیزارم

حسن حسام - 24 نوامبر 2014

من
از تفنگ و سنگ
بیزارم
از خون منتشر شده بر اسفالت
و قلب عاشق خاموش
از زخم سرد مرگ
و کینه سترون خونخواه
از ازدحام عاطفه‌ی کور
و خشکسالی گلزار عاشقی
از انفجار آتش نفرت
و لحظه‌ی کبود خشونت
از زندگانی کوتاه را
به دارکشیدن
از چشم در برابر چشم
و دندان برابر دندان،
بیزارم
من
از تلاشی رویا
و بال‌های سوخته‌ی پرواز،
از هاپهای نفسگیر مادران
وقتی که کودکان
چون ماهیان له شده در طوفان
قی می‌شوند به ساحل؛
بیزارم
من از دهان باز فرزندان
و دست‌های
خسته،
پُر از خالی
و تن فروشی گلها
به گرگهای بیابانی
بیزارم
از چشمهای خودم هم
بیزارم
وقتی که چشمهای جوانت
در کینه زار شب هول
با آب آتشین مقدس
می‌سوزند
من از تمامی این لحظه‌های جنگلی‌تار
خوی‌دد پلشت‌گزاران
در این گدازه گردان
بیزارم
بیزارم
من می‌روم
نگارا!
چون داد بی صدایی
سنگ و تفنگ
بر دارم

خروج از چنبره این مدار بسته توسط جناح روحانی و اصلاح طلبان حامی آن، جز از طریق اعمال فشار از بیرون و فعال کردن پایگاه اجتماعی خود، برای مقابله با تعرض بی وقفه حریف به جای سیاست باصطلاح" تعامل در پشت پرده و اجتناب از رسانه ای کردن آنها" ممکن نیست. این امیدم که با گشایش هسته ای و اقتصادی چرخشی در توازن قوا به سودوی صورت گیرد، حتی اگر در مذاکرات هسته ای گشایشی هم ایجاد شود، امیدی واهی است و بدون ایستادگی در برابر پیشروی های حریفی که در مصادره کردن حرفه ای است، وافی به مقصود نخواهد بود. از همین رو پاره ای از حامیانش با انتقاد به این سیاست مماشت گرانه و مبتنی بر گفتاردرمانی، نگران مات شدن وی هستند و معتقدند که اگر روحانی از بازی کردن در یک عرصه دست بردارد و همزمان در همه عرصه ها بازی نکند و فشار وارد نیابد، همه بازی را خواهد باخت و حتی یاران و حامیان خود را نیز دلسرد و نا امید خواهد ساخت.

محتوای منازعه دو جناح:

جنگ قدرت دانشگاه ها نه در انکار ضرورت کنترل اکید بردانشگاه ها بلکه در چگونگی آن و اینکه بدست کدام جریان صورت بگیرد است. و گرنه در اصل کنترل و اصل آرام نگهداشتن دانشگاهها هدف مشترکی وجود دارد. چنانکه وزیر علوم جدید هنوز بر سرکار نیامده از ضرورت امن و آرام بودن فضای دانشگاه ها سخن گفته و از دانشجویان خاسته است که در 16 آذر دانشگاه ها را آرام نگهدارند. از نظردولتیان دانشگاه ها باید بازار محور و در خدمت کار آفرینی و تجاری سازی باشد. نگاهی به یک گزارش از خبرگزاری ایسنا در این مورد روشننگراست:

"محمودنبیلی احمدآبادی (یکی از وزراء پیشنهادی که از سوی مجلس پذیرفته شد)-با تاکید بر اینکه استفاده بهینه از ظرفیت دانشگاهها باید در دستور کار باشد افزود: دغدغه اصلی دانشگاه تولید هدفمند علم و تجاری سازی منطبق بر سیاست‌های علم و فناوری ا بلاغی از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی و رئیس جمهور است".

با اشاره به سه نکته پیرامون اهمیت دانشگاه ها و کنترل آن ها پرده اول را به پایان می بریم:

نکته نخست به دلیل برتری نسبی نفوذ اصلاح طلبان نسبت به رقیب خود در این حوزه- بر یک جمعیت چهارپنج میلیونی و نقش آ» در بسط نفوذ اجتماعی آنها در سطح جامعه.

نکته دوم بدلیل نقش دانشگاه در تولید و پرورش کادرهای لازم برای نظام در حوزه های پژوهش و توسعه اقتصادی و سیاسی. اگر شرط لازم فعلیت یافتن این پایگاه اجتماعی برای اعتدالیون و اصلاح طلبان باز شدن نسبی فضا در سمت و سوی معین است، برعکس جناح حاکم تسلط خود را مدیون فضای پادگاتی و تداوم آن است.

نکته سوم با توجه به پتانسیل بالای فراروی جنبش دانشجویی از چهارچوب نظام موجود، ضریب نفوذ و مزیت نسبی اپوزیسیون و مخالفان نظام در محیط های دانشجویی از هردوی آنها بیشتر است و اینکه اساسا در فضای دانشگاه ها عموما گفتمان های رادیکال و ساختارشکن دست بالا را پیدامی کند، هردو در ضرورت کنترل دانشگاه ها اشتراک نظر دارند.

خلاصه: اگر خودجنبش دانشجویی بطور مستقیم حضور ندارد، اما شبیح آن بر فضای دانشگاه ها پرسه می زند!

پایان بخش اول

[قسمت دوم این نوشته را که شامل پرده دوم و سوم، از جمله نقد میزگردی بی سی در مورد رکود جنبش دانشجویی است در قسمت دوم و آخرین نوشته خواهیم خواند]

1393-16-16 07-12-2014

www.taghi-roozbeh.blogspot.com

بازیابی هویت ملی در تعیین سرنوشت!

مجید دارا بیگی

I

رای چهل و پنج درصدی برای کسب استقلال در کوتاه مدت به گل نشست و کمیسیون انتخابی دولت تحت ریاست "لرد اسمیت" از بانک داران سرشناس بریتانیا، پیش نهاد نمود که پارلمان ادنیورگ اختیارات باز هم بیش تری داشته باشد، در امور اجتماعی و مالیاتی خود به تنهایی اتخاذ تصمیم کند و اجازه داشته باشد سن رای دهنده گان را به شانزده سال کاهش دهد. پیش نهادی که بی درنگ با استقبال دیوید کامرون رو به رو شده و قرار است به زودی در پارلمان بریتانیا به تصویب برسد!

نباید نادیده انگاشت که اسکاتلند، ویلز و حتا بخش اشغالی ایرلند، از اختیارات محلی و منطقه ای زیادی برخوردارند، به ویژه اسکاتلند که بانک مرکزی خود را دارد، خودمختاری مالیاتی و خزانه داری مستقل و پوند رایج خود را، اداره ای داخلی، نخست وزیر و وزیران محلی خود را و حتا تیم فوتبال ملی خود را که با هویت مستقل در بازی های اروپایی و جهانی شرکت می کند. با این وجود نباید گمان برد که اگر پیشینه شهروندان به استقلال رای نداده اند به معنای رضایت آنان از موقعیت کنونی است. در صد قابل ملاحظه ای از مردم اسکاتلند از هزینه ی گزاف برون مرزی دولت مرکزی و دست گاه پرهزینه ی سلطنتی رضایت چندانی ندارند اگر چه به باقی ماندن در چهارچوب کنونی رای مصلحتی داده باشند. در نتیجه دولت بریتانیا برای حفظ مرزهای کنونی اش ناچار خواهد بود سرانجام حقوق برابر اسکاتلند و ویلز را به رسمیت بشناسد و به استعمار ایرلند شمالی پایان دهد. مساله ای که در گروه تدوین یک قانون اساسی مدرن و یک نظام فدرالی مانند آلمان و اتریش است که چهارچوب وظایف و اختیارات دولت مرکزی و حقوق مساوی بخش های تشکیل دهنده ی کشور فدرال را تعیین کند.

در پیوند با همه پرسش اسکاتلند برای اعلام استقلال، تنها بورژوازی بریتانیا نیست که به تب و تاب می افتد بخشی از نیروهای چپ و اتحادیه های کارگری هم، داغ تر از بورژوازی به تب و تاب می افتند و به نوبه ی خود، دل واپسی نشان می دهند که مبدا جدائی اسکاتلند به زیان یک پارچه گی طبقه ی کارگر انگلیس تمام شود. اما مگر یک پارچه گی طبقاتی کارگران بریتانیا و اسکاتلند و اتحادیه های کارگری کنونی انگلیس جز این که زانده ی حزب (بورژوازی) کارگر باشند، چه نقشی در سیاست این کشور ایفا می نمایند و آیا طبقه ی به اصطلاح یک پارچه ی کارگر بریتانیا و اسکاتلند در طی دو سده ی گذشته هرگز توانسته است دولت امپریالیستی بریتانیا را از استعمار دیگر کشورها و تجاوز مکرر به حقوق کارگران و زحمت کشان خودی بر حذر دارد و یا از ادامه ی سیاست نئولیبرالی و بی کار سازی های توده ای چند دهه ی گذشته باز دارد؟ ادامه ی سیاست های امپریالیستی و غارت منابع دیگر سرزمین ها پیش کش!

II

اگر چه تلاش مسالمت آمیز هلندی زبانان بلژیک برای جدائی از فرانسوی زبانان این کشور و فرانسویان ایالت کبک برای جدائی از کانادا، متجلی در برنامه ی احزاب استقلال طلب، به تناوب دوره ای در انتخابات پارلمانی به آزمایش در می آید؛ اما این بازتاب برگزاری همه پرسش در اسکاتلند است که آتش نهفته در ایالت توریستی و ثروت مند "کاتالونیا" در شمال شرق اسپانیا را هم مشتعل می سازد و رئیس دولت محلی با تسلیم به اراده ی شهروندان این منطقه ی خود مختار، تصمیم به برگزاری همه پرسش می نماید که این اقدام به درخواست

همه پرسش از مردم اسکاتلند برای اعلام استقلال و جدائی از بریتانیا در چهاردهم ماه اکتبر سال جاری با شکست روبه رو شد، اما نه شکستی رسواآمیز و روی دادی زودگذر و بدون پس خورد، که مساله ی استقلال، احتمال دست یابی مردم اسکاتلند به استقلال و جنبش استقلال خواهانه ی مردم این سرزمین را برای همیشه خاتمه یافته تلقی نمود.

این همه پرسش را باید حرکتی دانست تاریخی در مسیر تداوم تلاش های دیرینه ی استقلال خواهانه ی مردم سرزمینی که بیش از سیصد سال است با قهر نظامی ضمیمه انگلستان شده و هنوز هم انبوهی از شهروندان، نومید از برابری حقوقی با بریتانیا و بریتانیایی ها، سرزمین خود را اشغال شده می دانند و نه بخش جدائی ناپذیری از خاک بریتانیای بزرگ!

در این همه پرسش تاریخی، با وجود همه ی آوازه گری های رسانه های انگلیسی، اتحادیه اروپا، دولت و شخص "دیوید کامرون"، در سمت نخست وزیر وقت از حزب توری و نیز نخست وزیران پیشین "تونی بلر" و "جان گوردون" از حزب کارگر، دایر بر تشویق مردم اسکاتلند به دادن رای منفی و باقی ماندن با نظام پادشاهی بریتانیا و ایجاد وحشت از پی آمد وخیم استقلال برای شهروندان اسکاتلندی؛ چهل پنج در صد مردم که پیشینه ی شهروندان شهرهای بزرگ و پایتخت (ادنیورگ) را در بر دارد، بی توجه به این آوازه گری ها و نادیده گرفتن خطر از دست دادن عضویت در اتحادیه اروپا، به استقلال رای دادند و این خود نشان از آن دارد که خشم و کینه ی ناشی از غلبه ی نظامی بریتانیا، پس از سه سده و طی ده ها نسل، هنوز فرو ننشسته و در پرتو تداوم نابرابری با بریتانیا، هویت ملی اسکاتلندی، بازتاب نوی یافته و گرایش نیرومندی به کسب استقلال ملی و برابر خواهی با انگلیس هم چنان خود نمایی می کند. به ویژه سفرهای پر بدبیه و کبکبه ی تابستانی ملکه الیزابت به قصر پادشاهی اسکاتلند برای شهروندان اسکاتلندی نمی تواند پرسش انگیز نباشد که چرا اسکاتلندی های سهمی از هزینه دربار فاسد پادشاهی را پرداخت کنند.

اگر چه با شکست همه پرسش، بریتانیای بزرگ یک بار دیگر از تجزیه نجات یافت و به دنبال اسکاتلند "ویلز" و "اولستر" (ایرلند شمالی) هم با اعلام جمهوری راه خود را از نظام پادشاهی جدا ساختند؛ و شخص دیوید کامرون هم می تواند نفس راحتی بکشد که این تجزیه در دوران صدارت وی روی نداده و می تواند با درآمد ناشی از بهره برداری از نفت و گاز اسکاتلند در دریای شمال، بخشی از هزینه های هنگفت نظامی را هم چنان تامین کند و به سیاست های امپریالیستی گذشته ادامه دهد. اما بی گمان از این پس ناچار است مردم اسکاتلند را بیش تر به حساب آورد و به خواسته های آنان توجه بیش تری داشته باشد، کما این که دولت با بالا بردن دامنه ی خود مختاری و پذیرش مواردی از خواسته های دیرینه ی آنان نرمش نشان می دهد.

دولت مرکزی از جانب دیوان عالی دادگستری اسپانیا غیرقانونی اعلام و همه پرسى، در تاریخ دوازدهم نوامبر به طور غیررسمی برگزار می شود. البته در این همه پرسى به ظاهر غیر قانونی، پیشینه ی ساکنان این منطقه به جدائی از دولت مرکزی و اعلام استقلال رای می دهند که برای مادرید زنگ خطری خواهد بود.

کاتالونیا هم به نوبه ی خود مانند اسکاتلند از مزایای ویژه ی خودمختاری، اداره ی داخلی و رسمیت زبان کاتالونی در این منطقه برخوردار است؛ امتیازی که هیچ یک از دیگر مناطق خود مختار اسپانیا، جزایر قناری در اقیانوس اطلس (اطلس)، "جبل طارق" در مرز مراکش و حتا مردم "باسک" با پیشینه ی چند دهه مبارزه خونین هنوز به آن دست نیافته اند. البته در مساله ی باسک، دولت مرکزی اسپانیا، جدای از این که در اختیار محافظه کاران باشد، یا سوسیال دموکرات ها، در پیوند تنگاتنگ با دولت فرانسه که بخشی از سرزمین باسک ها را در کنترل خود دارد، در طی چند دهه ی گذشته تلاش نموده اند با تروریست قلم داد نمودن مبارزان استقلال طلب باسک، از دادن هر گونه امتیاز اصولی به این سرزمین خودداری ورزیده، با نادیده انگاشتن خواست استقلال طلبی مردم باسک، با ایجاد دگرگونی در ترکیب جمعیتی این سرزمین، آنان را در سرزمین مادری خود به کمینه ای (اقلیتی) در درون یک استان اسپانیایی زبان میدل سازند!

اسپانیا که در سده ی بیستم، یک انقلاب توده ای دامنه دار، جنگ داخلی، شکست انقلابیون و جمهوری و چیره گی دیکتاتوری سی ساله ی فرانکو را پشت سر نهاده، اگر چه از 1975 تا کنون گام هانی به سوی دموکراسی (بورژوازی) برداشته، اما جدای از این که اقلیت های ملی و قومی این کشور هنوز هم تحت ستم دوگانه هستند و سوای ایالت های نیمه خود مختار یاد شده، چند میلیون عرب و آفریقائی هم هنوز شهروند درجه ی دو تلقی می شوند! اما تحمیل نظام پادشاهی و دست گاه های انگلی دربار و درباریان و بسته گان رشوه خوار و فاسد پادشاه هم به نوبه ی خود انگیزه ای است برای شعار جدائی و شاید هم اگر در باره ی ماندن و یا برچیدن بساط پادشاهی همه پرسى شود، بیش ترین شمار شهروندان اسپانیایی به برچیدن نظام پادشاهی رای خواهند داد. اما اگر نقش منفی نظام پادشاهی و دامنه ی فساد و تباهی خانواده ی سلطنتی انگیزه ای است برای رها شدن از شر آنان! چه بسا شعار برچیدن بساط پادشاهی پرارزش تر باشد از شعار جدائی!

III

درگیری های خونین دهه ی پایانی سده ی بیستم در یوگسلاوی پیشین که به استقلال مجموعه ای از مینی جمهوری ها انجامید و نیز جدائی "کوسوو" از جمهوری صرب به عنوان حلقه ی پایانی این جنگ قومی، ملی، مذهبی اگر چه با دخالت های پنهان و آشکار دولت های امپریالیستی هم راه بود، اما برخوردها و رفتارهای نا به هنجار ملت برتر و تلاش اقلیت های ملی، مذهبی و یا قومی را برای احراز هویت ملی و پایان دادن به ستم ملی، یا رهائی از یوغ ملت برتر در مورد هیچ کدام از آنان نمی توان نادیده پنداشت، اگر چه این جدائی های خونین، جزا افزایش هزینه های دیوان سالاری و نظامی، در زنده گی کارگران، زحمت کشان و بیش ترین شمار شهروندان این جمهوری ها دگرگونی و به بودی پدید نیاورده و به سبب ویرانی و نابودی یگان های اقتصادی صنعتی، مالی و خدماتی، انبوهی از کارگران و کارکنان بخش خصوصی و دولتی بدون

پشتوانه ی دولتی و اجتماعی به صف بی کاران پیوسته اند و با جدائی های قومی، خانواده های زیادی هم متلاشی شده اند! بزوال اردوگاه پیشین و اتحاد جماهیر شوروی هم، پس از بیست و پنج سال، اگر چه این جا و آن جا، لایه های میانی شهروندان فریه شده اند و در پرتو چوب حراج گذاشتن بر اموال دولتی و عمومی، اندک شماری سوپر میلیاردر و سوپر میلیونر پدید آمده اند، اما بخش گسترده ای از طبقه ی کارگر و لایه های اجتماعی را به فلاکت ابدی نشانده است.

بیست و پنج سال پس از پیوستن کشورهای اردوگاهی پیشین اروپای خاوری به بازار آزاد، هیچ یک از این کشورها سهم در خور توجهی از بازارهای اروپا را در دست ندارند تا چه رسد به بازار جهانی! همه ی آن ها از پیمان نظامی ورشو خارج شده اند و به پیمان نظامی ناتو پیوسته اند تا هزینه نظامی شان نسبت به گذشته چند برابر شود. به بازار مشترک، یا اتحادیه اروپا پیوسته اند، تا سهمی از بدهی های یونان و در آینده ای نه چندان دور، اسپانیا و ایتالیا را به باتک های آمریکائی و اروپائی، به ویژه به باتک های آلمان و سوئیس پرداخت کنند. به سبب از کار بازماندن یگان های اقتصادی، از صنعت تا کشاورزی و دام داری و بخش خدماتی، نیروهای زبده کاردان نومید از اشتغال ره سپار کشورهای اروپای باختری و شمالی می شوند و یا شهروندان شان در قبال فرصت آزادی مسافرت و حرکت آزاد نیروی کار، نومید از یافتن کار به گدائی بپردازند.

نبرد خونین کنونی در شرق اوکراین، با زیر و بم های آن و آتش بس های مکرر ناپایدار، تکرار همان سناریوی یوگسلاوی است که بین روسی زبانان که گرایش به روسیه دارد و از پشتیبانی روسیه برخوردارند و اوکراینی زبانان که گرایش به دولت های امپریالیستی غرب دارند و از پشتیبانی همه جانبه ی آنان برخوردارند؛ جریان دارد. و جدای از این که اوکراین در کنار سوریه، دومین عرصه ی جنگ دو ابرقدرت روسیه از یک سوی و امپریالیست های غربی به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا با دخالت ناتو باید دانست اما از هر دو جانب درگیری نشانه ای از احراز هویت ملی و باز شناسانی تازه ای از هویت ملی تلقی می شود.

روس زبان ها، گرایش یک جانبه ی اوکراینی زبان ها به غرب و نادیده انگاشتن تمایل آنان را دایر بر تداوم مناسبات دوستانه ی گذشته باروسیه تاب نمی آورند و اوکراینی زبانان خود را گروگان روسیه و روس زبانان خودی می دانند! مداخله ی آشکار دولت روسیه در امور داخلی این کشور از یک جانب و مداخله ی همه جانبه ی دولت های غربی از جانب دیگر، بدون وجود زمینه ی داخلی، نمی توانست این چنین کارا و تعیین کننده باشد!

جنگ کنونی اوکراین که تا کنون چهار تا پنج هزار تن قربانی، هزاران نفر مجروح و صدها هزار آواره بر جای گذاشته، همان طور که اشاره شد جنگی است تبه کارانه و تکرار همان فاجعه ی یوگسلاوی پیشین، به ویژه جنگ "بوسنین" که در طی یک دوره ی چهار، پنج ساله بر اساس برآوردهای تا کنونی بیش از یک صد هزار قربانی برجای گذاشته که بیش ترین شمارشان غیر نظامی، زنان، کودکان و سال مندان بوده اند، تجاوز جمعی و گروهی به زنان و دختران، به روسپی گری واداشتن اجباری آنان، غارت اموال، پاک سازی قومی و ده ها فجایع دیگر یادگاری است از چنین جنگی که هم اکنون در سوریه، عراق و اوکراین هم تکرار می شود!

بی گمان اگر شرایطی دموکراتیکی توأم با منشی دموکراتیک بر ملیت های بالکان در یوگسلاوی پیشین و اوکراین کنونی فرمان

روا می شد و حق تعیین سرنوشت در یک انتخابات آزاد و بدون مداخله ی آشکار و پنهان بیگانه گان رقم می خورد، نه امکان مداخله ی خارجی به این چنین فراخی و گسترده گی فراهم می آمد و نه این چنین جدائی های خونین و بی حرمتی به مقام انسانیت به تاریخ می پیوست!

زوال اتحاد شوروی پیشین و جدائی جمهوری های پانزده گانه ی اتحاد شوروی پیشین به کشورهای مستقل و دارای حق حاکمیت ملی هم به نوبه ی خود برای شماری از آنان تنها خسران به بار آورده است و دست آورد استقلال ملی به جز سه کشور قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان که منابع نفت و گاز دارند برای سایر کشورها، تشدید اختلاف و درگیری های درونی و بی کاری انبوهی از کارگران و مهاجرت اجباری آنان به روسیه و دیگر کشورهای صنعتی اروپائی در جست و جوی کار و تن دادن به تشدید استثمار در شرایط نامناسب در کشور بیگانه را به هم راه داشته است.

IV

در کردستان سوریه شرایط اسکاتلند و یا کاتالونیا برقرار نیست تا شهروندان کرد این منطقه آزادانه در باره ی سرنوشت خود تصمیم گیری کنند و اراده ی آزاد خود را در یک انتخابات آزاد به نمایش بگذارند. حتا شرایط یوگسلاوی پیشین و اکرانین کنونی هم پدید نیامده تا پیشینه ی شهروندان کرد به یک باره با دولت مرکزی تصفیه حساب کنند و یا سرنوشت خود را از دولت عربی سرکوب گر مرکزی که خود گرفتار جنگ داخلی و مداخله ی همه جانبه ی خارجی است جدا سازند. در این سرزمین آشوب زده، سرنوشت به گونه ای دیگر رقم می خورد و اراده به نحو دیگری به نمایش در می آید و هویت ملی، در واکنش به بی تفاوتی دولت مرکزی و تنها ماندن در برابر تهاجم و حشیانه ی دو جریان اسلام گرای سنی، به گونه ای دیگر به نمایش در می آید. یعنی پیدایش هویتی نوین در یگانه گی انقلابی، در عزمی رزم جویانه و ایستاده گی تا آخرین نفس در برابر تهاجم شریرترین جریان سیاسی - مذهبی عصر ما! و در چنین شرایطی است که هویت کوبائی و در پرتو این هویت هم بسته گی مردم هر چهار پاره ی کردستان!

در شرایطی که ارتش های منظم سوریه و عراق، یکی پس از دیگری در برابر یورش نظامیان وابسته به داعش با ترکیبی از مزدوران حرفه ای کار آزموده در جنگ افغانستان و جوانان فریب خورده ی به اصطلاح جهادگر که از اروپا و کشورهای اسلامی بسیج و اعزام می شوند در کنار بقایائی از ارتش صدام حسین که مجهز به مدرن ترین سلاح های جنگی هستند، عقب نشینی نموده، شهرها و روستاهای کرد نشین و عرب نشین را به حال خود رها ساخته تا بدون مقاومتی چشم گیر به اشغال نیروهای تحت فرمان "ابوبکر ال بغدادی" خلیفه ی خود گزیده ی کشور خود ساخته ی عراق و شام در آید، یا به تاراج رود؛ شهر کردنشین کوبائی در مرز ترکیه، با اتکا به زنان و مردان شجاعی که تنها به سلاح سبک مجهز هستند، در برابر یورش مداوم چنین دشمنی حماسه می شود و منسجم ترین و زبده ترین نیروهای ارتش پنجاه هزار نفری داعش از جنگ جویان داوطلب چینی و طالبان های گسیل شده از پاکستان و افغانستان که از وحشی ترین جهادگران و مزدوران منطقه به شمار می روند در پشت دیوارهای کوبائی زمین گیر می شوند! به راستی جز هویتی نویافته، در بطن مساله ی کهن کرد و کردستان چه عاملی می تواند مقاومت کوبائی را این چنین سامان بخشد و راه ورود نیروهای داعش

و جریان اسلامی "نصره" را که به نوبه ی خود از پشتیبانی مالی و لجستیکی امپریالیست ها و مزدوران منطقه ای آنان برخوردارند، به سوی دیگر شهرهای کردنشین مسدود سازد؟

بر اساس قرارداد 1923 لوزان، که جمهوری ترکیه را به عنوان وارث امپراتوری عثمانی در مرزهای کنونی رقم می زند، بخش جنوبی کردستان از تصرف جمهوری جوان ترکیه خارج و بین دو کشور استعمارگر فرانسه و بریتانیا تقسیم می شود تا با این ترفند احتمال استقلال کردستان و تشکیل دولت کرد در آناتولی را کاهش دهند.

در طی نود سالی که از قرارداد لوزان می گذرد، بخش فرانسوی کردستان نه در دوران کوتاه قیمومت فرانسه و نه در دوران فرمان روائی رژیم های عربی، به نام "جمهوری عربی سوریه" در هیچ یک از مناسبات منطقه ای و بین المللی به حساب نمی آید. اگر جمهوری اشغال گر ترکیه، کردهای آناتولی را ترک های کوهستان می نامد، نه دولت دموکرات فرانسه و نه جمهوری عربی سوریه، هیچ کدام کردهای این سرزمین را به عنوان شهروند ترک یا عرب کوهستان هم به رسمیت نمی شناسند و ورای بی حقوقی مطلق و نداشتن سهمی از حقوق شهروندی، با تشدید بحران خاورمیانه و اشغال بلندی های جولان توسط اسرائیل در جنگ شش روزه ی ژوئن شصت و هفت، دولت وقت سوریه، شمار زیادی از روستاهای کردنشین در شمال این کشور را با قهر نظامی تخلیه و ساکنان آن ها را به مرز اسرائیل می فرستد تا از آنان گوشت دم توپ بسازد!

کردهای ترکیه، عراق و ایران بارها دست به شورش می زنند، به ویژه در سی و پنج سال گذشته و پی آمد انقلاب سال پنجاه و هفت ایران، اما کردهای سوریه هم چنان در آرامش خود هستند تا این که با تشدید جنگ داخلی در سوریه، فرصتی می یابند برای بازیابی هویت خود به عنوان بخش جدائی ناپذیری از مساله کرد و کردستان!

آن گاه که ارتش سوریه استان های کردنشین را تخلیه می سازد و مردم این منطقه را بی دفاع رها می سازد و دو جریان اسلامی داعش و نصره از دو سوی روی می آورند؛ دموکراتیک ترین جامعه سیاسی خاورمیانه مبتنی بر برابری کامل زن و مرد عرض وجود می نماید، مساله ای که در کشورهای اسلامی و حتا ترکیه نیمه اروپائی هنوز هم تابو است و رجب طیب اردوغان رئیس جمهور کنونی و نخست وزیر پیشین با گستاخی در برابر انبوهی از هواداران فریب خورده و اسلام زده ادعا دارد که زن و مرد نمی توانند برابر باشند. رئیس جمهور اسلام گرا باید هم چنین باشد و گر نه حزب پوشالی و کاخ پوشالی اسلامی وی که مبتنی است بر نابرابری زن و مرد در هم می ریزد. در نقطه ی مقابل تمایز زن و مرد در کشورهای اسلامی، مساله ی زن در میان کردها در طی هزاران سال سلطه ی شریعت اسلامی کم و بیش به گونه ای دیگر بوده و در پرتو این سنت درخشان در فرهنگ سنتی کرد است که احزاب چپ در هر چهار بخش عمده ی کردستان می توانند شعار برابری زن و مرد را در عرصه ی عمل تجلی سازند.

با تخلیه استان های کردنشین سوریه از نیروهای نظامی و انتظامی دولت مرکزی، دموکراسی شورائی، با ترکیبی از تنوع احزاب سیاسی، نهادهای مدنی، شوراهای مردمی، خودگردانی اداری و دفاع مشترک سازمان یافته در برابر تهاجم خارجی شکل می گیرد. آن چنان هویتی که دولت های ارتجاعی منطقه و قدرت های امپریالیستی در بدو امر از تهاجم سازمان

یافته داعش و نصره استقبال می کنند تا مباد چنین پدیده ی دموکراتیک نوینی در منطقه و کشورهای اسلامی بارور شود. یورش وحشیانه داعش به "زندشهر" یا "زیندشهر" در اقلیم کردستان عراق و کشتار کردهای ایزدی این شهر و بی تفاوتی دولت های منطقه و قدرت های بین المللی، نسبت به این کشتار و این جنایت تاریخی اسلام گرایان، عزم مردم سرتاسر کردستان را جزم تر می سازد تا از کیان خود دفاع کنند و در شهر حماسی کوبانی در طی چند ماه آن چنان پای داری جانانه ای نشان دهند که امپریالیسم آمریکا و دولت ترکیه را خواه ، ناخواه به تجدید نظر در سیاست گذشته ی خود وا دارند. البته تجدید نظر نسبت به داعش و نه نصره که هم چنان از پشتیبانی آمریکا و دست نشانده گان منطقه ای اش برخوردار است.

هفتم دسامبر 2014



برنامه های تلویزیون برابری روی شبکه 24 ساعته دیدگاه به ترتیب زیر و هر بار 55 دقیقه از ماهواره یاه ست و اینترنت پخش می شود:

پنجشنبه از ساعت نه و نیم شب به وقت ایران ، هفت عصر به وقت اروپای مرکزی و ده صبح به وقت لس آنجلس .

تکرار برنامه : روز جمعه ساعت نه و نیم صبح بوقت ایران ، هفت صبح بوقت اروپای مرکزی و ده شب (پنجشنبه) بوقت لس آنجلس .

یکشنبه ساعته هفت و نیم عصر بوقت ایران ، پنج عصر بوقت اروپای مرکزی و هشت صبح بوقت لس آنجلس .

تکرار برنامه : دوشنبه هفت و نیم صبح بوقت ایران ، پنج صبح بوقت اروپای مرکزی و هشت شب (یکشنبه) بوقت لس آنجلس .

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ، میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید:

اینترنت :

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون "دیدگاه" و "جی ال ویز"

www.didgah.tv
www.glwiz.com

2- به صورت آرشیو ، در سایتهای رادیو - تلویزیون برابری و نیز راه کارگر :

www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>
www.rahekaregar.com

VI

در هر دو بخش کشمیر ، سرزمین تجزیه شده ی دیگری که در اشغال دو کشور هند و پاکستان است و در پنجاه سال گذشته، دو کشور هند و پاکستان سه بار بر سر آن جنگیده اند؛ آن چنان سیل ویران گری راه می افتد که میلیون ها انسان را از هستی ساقط می سازد، هزاران تن جان خود را از دست می دهند، آن چنان که نه دولت پاکستان و نه دولت هند، هیچ کدام در قید گرفتن جنازه ها از آب و یا بیرون کشیدن آن ها از میان گل و لای رسوبی نیستند. گله و رمه به جای خود، کشته شده گان و غرق شده گان به جای خود، جان به در برده گان هم از هیچ جانبی امدادی نمی یابند و چند شبانه روز با گرسنه گی و سرما و بی پناهی دست و پنجه نرم می کنند تا سیل فرو نشیند. فرود یک فروند هلی کوپتر هندی، با یک هفته تاخیر در یکی از مناطق سیل زده ی کشمیر هند، آن چنان خشم مردم را بر می انگیزد که به سوی هلی کوپتر سنگ پرانی می کنند و خلبان را ناچار می سازند با هلی کوپتر آسیب دیده منطقه را ترک نماید.

ارتش های هند و پاکستان هر کدام به صدها فروند هلی کوپتر، هواپیماهای بزرگ نفربر و هاورکرافت مجهز هستند. جا به جانی هر کدام از وزیران و فرمان داران و شخصیت های محلی و منطقه ای با هواپیما و یا هلی کوپتر نظامی صورت می گیرد! اما بهره برداری از این تجهیزات بر روی مردم آسیب دیده بسته است. اگر نتوان از این امکانات گسترده ی ارتش برای نجات شهروندان در لحظات حساس بهره گرفت؟ پس پرداخت این همه هزینه برای تهیه ی این تجهیزات به چه قصدی انجام می گیرد؟ جز برای سرکوب؟ هزینه ی تجهیزاتی که با نان سفره ی کارگران و زحمت کشان پرداخت می شود! یا با وام های بلند مدتی که نسل های آتی باید بپردازند!

دو کشوری که سه نبرد خونین را بر سر تصاحب این سرزمین از سر گذرانده اند، چرا به هنگامه ی خطر بر کنار می مانند؟ آیا جز این است که به سرزمین های اشغالی به مثابه گاو شیرده نگاه می کنند! بازاری برای فروش کالا و نیروی کاری برای خرید ارزان قیمت و گر نه، نه در هند دموکراتیک جان انسان کشمیری ارزشی دارد و نه در پاکستان اسلامی! البته جان هیچ انسانی برای دولت هائی مانند هند و پاکستان و بنگلادش چندان ارزش و اهمیتی ندارد اما به بی ارزشی شهروند کشمیری نیست و آیا باز هم می توان از هویت ملی هند نام برد و یا از هویت ملی پاکستانی و آیا برای مردم کشمیر راه دیگری جز گسیختن از اسلام و جست و جوی هویتی نوین در راه استقلال چاره ی دیگری باقی می ماند؟

حمله جنایتکارانه به زنان دانشجو در چهرم را محکوم می کنیم!

دهد و همگی نشاندهنده ضعف رژیم در حل بحران عمیق سیاسی - اقتصادی جامعه و وحشت از خیزش توده‌هاست.

ما ضمن محکوم کردن این جنایات، خواهان مجازات همه آمران و مجریان آنها بوده و همگان را به اقدامی همبسته و مشترک علیه سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم فرا می خوانیم. تنها با همبستگی مردم در دفاع از آزادی پوشش، برابر حقوقی زنان با مردان و مبارزه با آمران و عاملان تحمیل حجاب اجباری میتوان رژیم را به عقب نشینی و گردن نهادن به برخی حقوق ابتدایی مردم واداشت. ضمن اینکه این حقیقت را نیز نباید فراموش کرد که تحقق برابری کامل زن و مرد و پایان دادن به هر نوع تبعیض جنسیتی، نه تنها منوط به سرنگونی رژیم اسلامی بلکه مشروط به عبور از نظام سرمایه داری است که همواره از تبعیض جنسیتی و سکسیزم، برای تشدید بهره کشی و انباشت سرمایه بهره جسته است.

نابود باد همه اشکال تعرض به حقوق زنان!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

سوم دسامبر ۲۰۱۴



موج جدید سرکوبی که طی ماههای گذشته و به دستور خامنه ای و بیت رهبری با اسید پاشی به صورت زنان و دختران فاجعه آفرید و زندگی زنان و دختران بسیاری را در شهرهای مختلف از جمله در اصفهان را به تباهی کشاند، این بار نه با اسید پاشی بلکه با حمله جنایتکارانه تیغ کشان جیره خوار به دختران دانشجو در چهرم ادامه یافت. ارادلی که زنان جوانی که اغلب دانشجو بودند را با تیغ موکت بری مجروح کردند، تعلیم یافته در مکتب امام جمعه ها و تربیت شده در پایگاه های بسیج و سپاه بودند.

اعلام دستگیری عاملان تیغ کش از سوی نیروهای امنیتی چهرم و خواست اینکه مردم، مخصوصاً دانشجویان، دست به اقدامی نزنند چون " ضد انقلاب " بهره برداری می‌کند و رژیم را زیر سنوال می برد، خود بخشی از برنامه سرکوب ها و تلاشی بود در جهت سرپوش گذاشتن بر جنایات جیره خواران دست پرورده رژیم.

اما فیلمی که از یکی از مهاجمان و از طریق دور بین مدار بسته ساختمانی در کوچه نارنجی چهرم گرفته شده بود، همه برنامه‌های نیروهای امنیتی جهت وانمود کردن اینکه این اعمال تبهکارانه به باند های « امر به معروف و نهی از منکر » ارتباطی ندارد را رسوا کرد. طبق گزارش « سحام نیوز » ضارب ، جوان ۲۲ ساله‌ای به نام محمد بهشتی، عضو بسیج روستای قطب آباد چهرم و فرزند جلیل بهشتی، سرهنگ سپاه پاسداران و فرمانده بسیج قطب آباد، بوده است. این چاقو کش بسیجی اعتراف کرده که برای مبارزه با بد حجابی به دختران با موکت بر حمله کرده و راهنمایش روحانی ای بوده است که گفته : « خون زنان بی حجاب مباح است. » در چنین شرایطی بود که دستگاه رهبری به دست و پا افتاد و پرونده بیمار روانی را برای محمد بهشتی تنظیم کرد تا اسباب فرار او از مجازات را فراهم کند و بدین ترتیب بر برنامه سرکوبگری ارادل و اوباش دستگاه رهبری لطمه ای وارد نشود.

راستای جنایات رژیم همچون چهار دهه گذشته مبارزه علیه آزادیخواهان و نسل جوان، مخصوصاً دانشجویان و مشعل داران بیداری و آگاهگری است. رژیم از همان فردای انقلاب و سرکوب هزاران انسان آزادیخواه و برابری طلب در سراسر ایران زیر سنوال رفته بود و این حرکات تبه کارانه در تحمیل حجاب اجباری و در حقیقت دور کردن زنان از صحنه جامعه و دخالت آنها در سرنوشت خویش، تنها می‌تواند نفرت مردم از آن و رسوایی بیشترش در سطح داخلی و بین‌المللی را افزایش